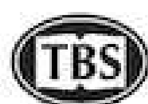
انجیل یوحنا



انجیل یوحنا

ترجمه قدیم با ویرایش جدید
که از زبان اصل یونانی ترجمه شده است



Trinitarian Bible Society

London, England

سازمان کتاب مقدس تثلیثی

لندن، انگلستان

انجیل یوحنا
ترجمه قدیم با ویرایش جدید

Persian (Farsi) Gospel according to John
second edition
revised from the 1895 Persian Bible

Product Code: FARJN2
ISBN: 978 1 86228 426 5

Tyndale House, Dorset Road
London SW19 3NN, England
Registered Charity Numbers:
233082 (England), SC038379 (Scotland)

Published by the Trinitarian Bible Society, assisted by
First Bible International of Milford, Ohio, USA

50M/10/14

انجیل یوحنّا

۱ در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا
بود و کلمه خدا بود. ۲ همان در
ابتدا نزد خدا بود. ۳ همه چیز به واسطهٔ
او بوجود آمد، و بدون او چیزی بوجود
نیامد که آفریده شده است. ۴ در او
حیات بود و حیات نور انسان بود. ۵ و
نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن
را درنیافت.
۶ شخصی از جانب خدا فرستاده
شد که اسمش یحیی بود؛ ۷ او برای
شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد، تا
همه به‌وسیلهٔ او ایمان آورند. ۸ او آن نور
نبود، بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد.
۹ آن نور حقیقی بود که بر هر انسان
که در جهان می‌آید روشنایی می‌افکَند.
۱۰ او در جهان بود و جهان به واسطهٔ او
آفریده شد و جهان او را نشناخت. ۱۱ به
نزد قوم خود آمد و قومش او را نپذیرفتند؛
۱۲ و امّا به آن کسانی که او را قبول کردند
قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی
به هر که به نام او ایمان آورد، ۱۳ که
نه از خون و نه از خواست جسم و نه از
خواست انسان، بلکه از خدا تولّد یافتند.
۱۴ و کلمه جسم گردید و میان
ما ساکن شد، پر از فیض و راستی؛ و
جلال او را دیدیم، جلالی شایستهٔ پسر
یگانه‌زاد پدر.

شهادت یحیای تعمید دهنده

۱۵ و یحیی بر او شهادت داد و ندا
کرده، می‌گفت، این است آنکه دربارهٔ او
گفتم، آنکه بعد از من می‌آید، پیش از من
بوده است، زیرا که بر من مقدّم بود. ۱۶ و
از پُری او همهٔ ما بهره یافتیم و فیض بر
فیض، ۱۷ زیرا شریعت به‌وسیلهٔ موسی
داده شد، امّا فیض و راستی به‌وسیلهٔ
عیسی مسیح آمد. ۱۸ خدا را هرگز کسی
ندیده است؛ پسر یگانه‌زادی که در آغوش
پدر است، همان او را شناساند.
۱۹ و این است شهادت یحیی در
وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و
لاویان را فرستادند تا از او سؤال کنند که،
تو کیستی؟ ۲۰ که معترف شد و انکار
ننمود، بلکه اقرار کرد که، من مسیح نیستم.
۲۱ آنگاه از او سؤال کردند، پس چه؟ آیا
تو اِلیاس هستی؟ گفت، نیستم. آیا تو آن
پیامبر هستی؟ جواب داد که، نه. ۲۲ آنگاه
بدو گفتند، پس کیستی تا به آن کسانی که
ما را فرستادند جواب بدهیم؟ دربارهٔ خود
چه می‌گویی؟ ۲۳ گفت، من صدای ندا
کننده‌ای در بیابانم که، راه خداوند را راست
کنید، چنانکه اِشَعْیای پیامبر گفت.
۲۴ و فرستادگان از فریسیان بودند.
۲۵ پس از او سؤال کرده، گفتند، اگر تو

مسیح و اِلیاس و آن پیامبر نیستی، پس
برای چه تعمید می‌دهی؟ ۲۶ یحیی در
جواب ایشان گفت، من به آب تعمید
می‌دهم و در میان شما کسی ایستاده
است که شما او را نمی‌شناسید. ۲۷ و او
آن است که بعد از من می‌آید، امّا پیش
از من بوده است، که من لایق آن نیستم
که بند کفشش را باز کنم. ۲۸ و این در
بیت‌عَبَرَه واقع گشت که آن طرف اُردُن
است، در جایی که یحیی تعمید می‌داد.
۲۹ و در فردای آن روز یحیی عیسی
را دید که به جانب او می‌آید. پس گفت،
اینک برّهٔ خدا، که گناه جهان را برمی‌دارد!
۳۰ این است آنکه من دربارهٔ او گفتم
که، مردی بعد از من می‌آید که پیش از
من بوده است، زیرا که بر من مقدّم بود.
۳۱ و من او را نشناختم، امّا تا او به
اسرائیل ظاهر گردد، برای همین من آمده
به آب تعمید می‌دادم.
۳۲ پس یحیی شهادت داده، گفت،
روح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان
نازل شده، بر او قرار گرفت. ۳۳ و من
او را نشناختم، امّا او که مرا فرستاد تا به
آب تعمید دهم، همان به من گفت، بر هر
کس ببینی که روح نازل شد و بر او قرار
گرفت، همان است او که به روح‌القدس
تعمید می‌دهد. ۳۴ و من دیده شهادت
می‌دهم که، این است پسر خدا.

نخستین شاگردان

۳۵ و در روز بعد دیگربار یحیی
با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود.
۳۶ ناگاه عیسی را دید که راه می‌رود،
و گفت، اینک برّهٔ خدا. ۳۷ و چون
آن دو شاگرد کلام او را شنیدند، از پی
عیسی روانه شدند. ۳۸ پس عیسی روی
گردانیده، آن دو نفر را دید که از عقب
می‌آیند. بدیشان گفت، چه می‌خواهید؟
بدو گفتند، رَبّی (یعنی ای معلّم) در کجا
منزل می‌نمایی؟ ۳۹ بدیشان گفت، بیایید
و ببینید. آنگاه آمده، دیدند که کجا منزل
دارد، و آن روز را نزد او بماندند و اکنون
حدود به ساعت دهم بود.
۴۰ و یکی از آن دو که سخن یحیی
را شنیده، پیروی او نمودند، آندریاس،
برادر شَمعون پِطرُس بود. ۴۱ او اوّل
برادر خود شَمعون را یافته، به او گفت،
مسیح را (که ترجمه آن مسح‌شده است)
یافتیم. ۴۲ و چون او را نزد عیسی آورد،
عیسی بدو نگریسته، گفت، تو شَمعون
پسر یونا هستی؛ و اکنون کیفا خوانده
خواهی شد (که ترجمه آن سنگ است).
۴۳ بامدادان چون عیسی خواست
به‌سوی جلیل روانه شود، فیلیپُس را یافته،
بدو گفت، به دنبال من بیا. ۴۴ و فیلیپُس
از بیت‌صِیدا، از شهر آندریاس و پِطرُس
بود.
۴۵ فیلیپُس نَتَنائیل را یافته، بدو
گفت، آن کسی را که از وی موسی در
تورات و پیامبران نوشته‌اند، یافته‌ایم،
که عیسی پسر یوسفِ ناصری است.
۴۶ نَتَنائیل بدو گفت، مگر می‌شود که از
ناصره چیزی خوب پیدا شود؟ فیلیپُس
بدو گفت، بیا و ببین. ۴۷ و عیسی چون
دید که نَتَنائیل به‌سوی او می‌آید، دربارهٔ
او گفت، اینک اسرائیلی حقیقی که در او

حیله‌ای نیست. ۴۸ نَتَنائیل بدو گفت، مرا
از کجا می‌شناسی؟ عیسی در جواب وی
گفت، قبل از آنکه فیلیپُس تو را دعوت
کند، در حینی که زیر درخت انجیر بودی
تو را دیدم.
۴۹ نَتَنائیل در جواب او گفت، ای
استاد تو پسر خدایی! تو پادشاه اسرائیل
هستی! ۵۰ عیسی در جواب او گفت، آیا
از اینکه به تو گفتم که تو را زیر درخت
انجیر دیدم، ایمان آوردی؟ بعد از این
چیزهای بزرگتر از این خواهی دید.
۵۱ پس بدو گفت، آمین، آمین، به شما
می‌گویم که، از این به بعد آسمان را گشاده،
و فرشتگان خدا را که بر پسر انسان صعود
و نزول می‌کنند خواهید دید.

معجزه در قانا

۲ و در روز سوم، در قانای جلیل
عروسی بود و مادر عیسی در آنجا
بود. ۲ و عیسی و شاگردانش را نیز به
عروسی دعوت کردند. ۳ و چون شراب
کم آمد، مادر عیسی بدو گفت، شراب
ندارند. ۴ عیسی به وی گفت، ای زن
مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز
نرسیده است. ۵ مادرش به نوکران گفت،
هر چه به شما گوید بکنید. ۶ و در آنجا
شش خمرهٔ سنگی برحسب تطهیر یهود
نهاده بودند که هر یک گنجایش دو یا
سه پیمانه* داشت. ۷ عیسی بدیشان
گفت، خمره‌ها را از آب پر کنید. و آنها را
لبریز کردند. ۸ پس بدیشان گفت، الآن
بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید. پس
بردند؛
۹ و چون رئیس مجلس آن آب را
که شراب گردیده بود، بچشید و ندانست
که از کجا است، (امّا نوکرانی که آب را
کشیده بودند، می‌دانستند)، رئیس مجلس
داماد را مخاطب ساخته، ۱۰ بدو گفت،
هرکسی شراب خوب را اوّل می‌آورد و
چون مست شدند، نامرغوبتر را. امّا تو
شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟
۱۱ و این ابتدای معجزاتی است که
از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و
جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به
او ایمان آوردند. ۱۲ و بعد از آن او با مادر
و برادران و شاگردان خود به کَفَرناحوم
آمد و در آنجا روزهای زیادی نماندند.

عیسی در معبد

۱۳ و چون عید فِصَح یهود نزدیک
بود، عیسی به اورشلیم رفت، ۱۴ و در
معبد، فروشندگان گاو و گوسفند و کبوتر
و صرّافان را نشسته یافت. ۱۵ پس
تازیانه‌ای از ریسمان ساخته، همه را
از معبد بیرون نمود، هم گوسفندان و
گاوان را، و سکه‌های صرّافان را ریخت و
تختهای ایشان را واژگون ساخت، ۱۶ و
به کبوترفروشان گفت، اینها را از اینجا
بیرون برید و خانهٔ پدر مرا خانهٔ تجارت
مسازید. ۱۷ آنگاه شاگردانش به یاد
آوردند که نوشته شده است، غیرت خانهٔ
تو مرا خورده است.
۱۸ پس یهودیان پاسخ داده و به او

* ۲: ۶ ـ یونانی: مِتریتیس ـ حدود سی و چهار لیتر. دو یا سه پیمانه: در حدود شست و هشت تا صد و دو لیتر.

گفتند، به ما چه علامتی نشان می‌دهی
که این کارها را می‌کنی؟ ۱۹ عیسی در
جواب ایشان گفت، این معبد را خراب
کنید که در سه روز آن را برپا خواهم نمود.
۲۰ آنگاه یهودیان گفتند، در عرصهٔ چهل
و شش سال این معبد را بنا نموده‌اند؛ آیا
تو در سه روز آن را برپا می‌کنی؟ ۲۱ امّا
او دربارهٔ معبد بدن خود سخن می‌گفت.
۲۲ پس وقتی که از مردگان برخاست،
شاگردانش به یاد آوردند که این را بدیشان
گفته بود. آنگاه به کتاب و به کلامی که
عیسی گفته بود، ایمان آوردند.
۲۳ و هنگامی که در عید فِصَح در
اورشلیم بود بسیاری چون معجزاتی را
که از او صادر می‌گشت دیدند، به نام
او ایمان آوردند. ۲۴ امّا عیسی خودش
به ایشان اعتماد نکرد، زیرا که او همه
را می‌شناخت. ۲۵ و از آنجا که احتیاج
نداشت که کسی دربارهٔ انسان شهادت
دهد، زیرا خود آنچه در انسان بود
می‌دانست.

«باید شما از سر نو متولّد شوید»

۳ و شخصی از فریسیان بود به نام
نیقودیموس، از رؤسای یهود. ۲ او
در شب نزد عیسی آمده، به وی گفت،
ای استاد، می‌دانیم که تو معلّمی هستی
که از جانب خدا آمده‌ای، زیرا هیچ کس
نمی‌تواند معجزاتی را که تو می‌نمایی به
عمل آورد، جز اینکه خدا با وی باشد.
۳ عیسی در جواب او گفت، آمین
آمین به تو می‌گویم اگر کسی از سر نو
متولّد نشود، نمی‌تواند ملکوت خدا را
ببیند. ۴ نیقودیموس بدو گفت، چگونه
ممکن است که انسانی که پیر شده باشد،
زاده گردد؟ آیا می‌شود که بار دیگر داخل
رحم مادر گشته، زاده شود؟
۵ عیسی در جواب گفت، آمین،
آمین به تو می‌گویم اگر کسی از آب و
روح زاده نگردد، ممکن نیست که داخل
ملکوت خدا شود. ۶ آنچه از جسم زاده
شد، جسم است و آنچه از روح زاده
گشت، روح است. ۷ عجب مدار که به
تو گفتم، باید شما از سر نو متولّد شوید.
۸ باد هرجا که می‌خواهد می‌وزد و صدای
آن را می‌شنوی، امّا نمی‌دانی از کجا می‌آید
و به کجا می‌رود. همچنین است هر که از
روح زاده گردد. ۹ نیقودیموس در جواب
وی گفت، چگونه ممکن است که چنین
شود؟
۱۰ عیسی در جواب وی گفت، آیا
تو معلّم اسرائیل هستی و این را نمی‌دانی؟
۱۱ آمین، آمین به تو می‌گویم آنچه را
که می‌دانیم، می‌گوییم و به آنچه را که
دیده‌ایم، شهادت می‌دهیم و شهادت ما
را قبول نمی‌کنید. ۱۲ اگر با شما از امور
زمینی سخن گفتم و باور نکردید، پس
هرگاه به امور آسمانی با شما سخن رانم
چگونه باور خواهید نمود؟ ۱۳ و کسی به
آسمان بالا نرفته است مگر آن کس که از
آسمان پایین آمد، یعنی پسر انسان که در
آسمان است.
۱۴ و همچنان که موسی مار را در
بیابان بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز
باید بلند کرده شود، ۱۵ تا هر که به او
ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات

جاودانی یابد. ۱۶ زیرا خدا جهان را
اینقدر محبّت نمود که پسر یگانه‌زاد خود
را داد تا هر که بر او ایمان آوَرَد، هلاک
نگردد بلکه حیات جاودانی یابد. ۱۷ زیرا
خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا جهان
را محکوم کند، بلکه تا به‌وسیلهٔ او جهان
نجات یابد. ۱۸ آنکه به او ایمان آوَرَد،
محکوم نمی‌شود، امّا هر که ایمان نیاوَرَد
هم‌اکنون محکوم شده است، بجهت آنکه
به اسم پسر یگانه‌زاد خدا ایمان نیاورده.
۱۹ و حکم این است که نور در جهان
آمد و مردم تاریکی را بیشتر از نور دوست
داشتند، از آنجا که اعمال ایشان بد است.
۲۰ زیرا هر که عمل بد می‌کند، روشنایی
را دشمن دارد و پیش روشنایی نمی‌آید،
مبادا اعمال او توبیخ شود. ۲۱ امّا کسی
که به راستی عمل می‌کند پیش روشنی
می‌آید تا آنکه اعمال او آشکار گردد که در
خدا انجام شده است.

۲۲ و بعد از آن عیسی با شاگردان
خود به سرزمین یهودیّه آمد و با ایشان
در آنجا به سر برده، تعمید می‌داد. ۲۳ و
یحیی نیز در عَیْنُون، نزدیک سالیم تعمید
می‌داد، زیرا که در آنجا آب بسیار بود
و مردم می‌آمدند و تعمید می‌گرفتند،
۲۴ چونکه یحیی هنوز در زندان حبس
نشده بود.

۲۵ آنگاه در مورد تطهیر، در میان
شاگردان یحیی و یهودیان مباحثه شد.
۲۶ پس به نزد یحیی آمده، به او گفتند،
ای استاد، آن شخصی که با تو در آنطرف
اُرْدُن بود و تو برای او شهادت دادی، اکنون
او تعمید می‌دهد و همه نزد او می‌آیند.
۲۷ یحیی در جواب گفت، هیچ‌کس
چیزی نمی‌تواند دریافت کند، مگر آنکه
از آسمان بدو داده شود. ۲۸ شما خود
بر من شاهد هستید که گفتم، من مسیح
نیستم، بلکه پیش روی او فرستاده شدم.
۲۹ کسی که عروس دارد داماد است،
امّا دوست داماد که ایستاده صدای او را
می‌شنود، از صدای داماد بسیار خشنود
می‌گردد. پس این خوشی من کامل
گردید. ۳۰ او باید افزایش یابد و من
کاهش یابم. ۳۱ او که از بالا می‌آید،
بالای همه است و آنکه از زمین است
زمینی است و از زمین تکلّم می‌کند؛
امّا او که از آسمان می‌آید، بالای همه
است. ۳۲ و آنچه را دیده و شنیده، به آن
شهادت می‌دهد و هیچ‌کس شهادت او
را قبول نمی‌کند. ۳۳ و کسی که شهادت
او را قبول کرد، مُهر کرده است بر اینکه
خدا راست است. ۳۴ زیرا آن کسی
را که خدا فرستاد، به کلام خدا تکلّم
می‌نماید، چونکه خدا روح را به میزان
عطا نمی‌کند. ۳۵ پدر پسر را محبّت
می‌نماید و همه چیز را بدست او سپرده
است. ۳۶ آنکه به پسر ایمان آورده باشد،
حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان
نیاوَرَد حیات را نخواهد دید، بلکه خشم
خدا بر او می‌ماند.

عیسی و زن سامری

۴ و چون خداوند دانست که فریسیان
مطلع شده‌اند که عیسی بیشتر از
یحیی شاگرد پیدا کرده، تعمید می‌دهد،
۲ با اینکه خود عیسی تعمید نمی‌داد بلکه

شاگردانش، ۳ یهودیّه را گذارده، باز به
جلیل رفت.
۴ و لازم بود که از سامره عبور کند.
۵ پس به شهری از سامره که سوخار
نام داشت، نزدیک به آن قطعه زمینی که
یعقوب به پسر خود یوسف داده بود،
رسید. ۶ و در آنجا چاه یعقوب بود.
پس عیسی از سفر خسته شده، همچنین
بر سر چاه نشسته بود و حدود ساعت
ششم بود.
۷ که زنی سامری بجهت آب کشیدن
آمد. عیسی بدو گفت، جرعه‌ای آب به
من بنوشان. ۸ زیرا شاگردانش بجهت
خریدن خوراک به شهر رفته بودند. ۹ زن
سامری بدو گفت، چگونه تو که یهودی
هستی از من آب می‌خواهی و حال آنکه
زنی سامری می‌باشم؟ زیرا که یهودیان با
سامریان معاشرت ندارند.
۱۰ عیسی در جواب او گفت، اگر
بخشش خدا را می‌دانستی و کیست که به
تو می‌گوید آب به من بده، هرآینه تو از او
خواهش می‌کردی و به تو آب زنده عطا
می‌کرد. ۱۱ زن بدو گفت، ای آقا چیزی
برای کشیدن نداری و چاه عمیق است.
پس از کجا آب زنده داری؟ ۱۲ آیا تو از
پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را به
ما داد و خود و پسران و گله‌هایش از آن
می‌نوشیدند؟
۱۳ عیسی در جواب او گفت، هر که
از این آب بنوشد باز تشنه گردد، ۱۴ امّا
کسی که از آبی که من به او می‌دهم
بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد، بلکه آن
آبی که به او می‌دهم در او چشمه آبی گردد
که تا حیات جاودانی می‌جوشد. ۱۵ زن
بدو گفت، ای آقا آن آب را به من بده تا
دیگر تشنه نگردم و به اینجا بجهت آب
کشیدن نیایم. ۱۶ عیسی به او گفت،
برو و شوهر خود را بخوان و اینجا بیا.
۱۷ زن در جواب گفت، شوهر ندارم.
عیسی بدو گفت، نیکو گفتی که شوهر
نداری! ۱۸ زیرا که پنج شوهر داشتی و
آنکه الآن داری شوهر تو نیست! این سخن
را راست گفتی! ۱۹ زن بدو گفت، ای آقا
می‌بینم که تو پیامبر هستی! ۲۰ پدران
ما در این کوه پرستش می‌کردند و شما
می‌گویید که در اورشلیم جایی است که
در آن عبادت باید نمود. ۲۱ عیسی بدو
گفت، ای زن مرا باور کن که ساعتی می‌آید
که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را
پرستش خواهید کرد. ۲۲ شما آنچه را
که نمی‌دانید می‌پرستید، امّا ما آنچه را
که می‌دانیم عبادت می‌کنیم، زیرا نجات
از یهود است. ۲۳ امّا ساعتی می‌آید،
بلکه هم‌اکنون است، که در آن پرستندگانِ
حقیقی، پدر را به روح و راستی پرستش
خواهند کرد، زیرا که پدر چنین پرستندگانِ
خود را می‌جوید. ۲۴ خدا روح است و
هر که او را پرستش کند می‌باید به روح
و راستی بپرستد. ۲۵ زن بدو گفت،
می‌دانم که مسیح یعنی مسح‌شده می‌آید.
پس هنگامی که او آید از همه چیز به ما
خبر خواهد داد. ۲۶ عیسی بدو گفت،
من که با تو سخن می‌گویم همانم.
۲۷ و در همان وقت شاگردانش آمده،
تعجّب کردند که با زنی سخن می‌گوید و
امّا هیچ کس نگفت که، چه می‌طلبی؟ یا،

برای چه با او حرف می‌زنی؟ ۲۸ آنگاه
زن سبوی خود را گذارده، به شهر رفت و
به مردم گفت، ۲۹ بیایید و کسی را ببینید
که هرآنچه کرده بودم به من گفت. آیا این
مسیح نیست؟ ۳۰ پس از شهر بیرون
شده، نزد او می‌آمدند.
۳۱ و در این میان، شاگردان
او خواهش نموده، گفتند، ای استاد
بخور. ۳۲ بدیشان گفت، من غذایی
دارم که بخورم و شما آن را نمی‌دانید.
۳۳ شاگردان به یکدیگر گفتند، مگر
کسی برای او خوراکی آورده است؟
۳۴ عیسی بدیشان گفت، خوراک من آن
است که خواست فرستندهٔ خود را به عمل
آورم و کار او را به انجام رسانم. ۳۵ آیا
شما نمی‌گویید که، چهار ماه دیگر موسم
درو است؟ اینک به شما می‌گویم، چشمان
خود را برافرازید و مزرعه‌ها را ببینید، زیرا
که الآن بجهت درو سفید شده‌اند. ۳۶ و
دروگر اجرت می‌گیرد و ثمری بجهت
حیات جاودانی جمع می‌کند، تا او که
می‌کارد و او که درو می‌کند هر دو با هم
خشنود گردند. ۳۷ زیرا این کلام در اینجا
راست است که، یکی می‌کارد و دیگری
درو می‌کند. ۳۸ من شما را فرستادم تا
چیزی را که در آن زحمت نکشیده‌اید درو
کنید. دیگران زحمت کشیدند و شما در
زحمت ایشان داخل شده‌اید.
۳۹ پس در آن شهر بسیاری از
سامریان بواسطهٔ سخن آن زن که شهادت
داد که، هر آنچه کرده بودم به من باز
گفت، بدو ایمان آوردند. ۴۰ و چون
سامریان نزد او آمدند، از او خواهش
کردند که نزد ایشان بماند و دو روز در
آنجا بماند. ۴۱ و بسیاری دیگر بواسطهٔ
کلام او ایمان آوردند. ۴۲ و به زن گفتند
که، بعد از این بواسطهٔ سخن تو ایمان
نمی‌آوریم زیرا خود شنیده و دانسته‌ایم
که او در حقیقت مسیح و نجات‌دهندهٔ
عالم است.

شفای پسر دربار

۴۳ امّا بعد از دو روز از آنجا بیرون
آمده، به‌سوی جلیل روانه شد. ۴۴ زیرا
خود عیسی شهادت داد که هیچ پیامبری
در وطن خود محترم نیست. ۴۵ پس
چون به جلیل آمد، جلیلیان او را
پذیرفتند زیرا هر چه در اورشلیم در عید
کرده بود، دیدند، چونکه ایشان نیز در
عید رفته بودند.
۴۶ پس عیسی به قانای جلیل
آنجایی که آب را شراب ساخته بود،
بازآمد. و یکی از سرهنگان درباری بود که
پسر او در کَفَرناحوم مریض بود. ۴۷ و
چون شنید که عیسی از یهودیّه به جلیل
آمده است، نزد او آمده، خواهش کرد که
فرود بیاید و پسر او را شفا دهد، زیرا که
در آستانهٔ مرگ بود. ۴۸ عیسی بدو گفت،
اگر آیات و معجزات نبینید، به هیچ‌وجه
ایمان نخواهید آورد. ۴۹ سرهنگ بدو
گفت، ای آقا قبل از آنکه پسرم بمیرد فرود
بیا. ۵۰ عیسی بدو گفت، برو که پسرت
زنده است. آن شخص به سخنی که عیسی
بدو گفت، ایمان آورده، روانه شد. ۵۱ و
در وقتی که او می‌رفت، غلامانش او را
استقبال نموده، مژده دادند و گفتند که،

پسر تو زنده است. ۵۲ پس از ایشان
پرسید که، در چه ساعت شروع به
بهبودی یافت؟ گفتند، دیروز، در ساعت
هفتم تب از او زایل گشت. ۵۳ آنگاه پدر
فهمید که در همان ساعت عیسی گفته
بود، پسر تو زنده است. پس او و تمام
اهل خانهٔ او ایمان آوردند.
۵۴ و این نیز معجزهٔ دوم بود که از
عیسی در وقتی که از یهودیّه به جلیل آمد،
به ظهور رسید.

در کنار حوض بیت‌حسدا

۵ و بعد از آن یهود را عیدی بود و
عیسی به اورشلیم آمد. ۲ و در
اورشلیم نزد دروازهٔ گوسفندان حوضی
است که آن را به عبرانی بیت‌حِسْدا
می‌گویند که پنج رواق دارد. ۳ و در
آنجا جمعیتی بسیار از مریضان و کوران و
لنگان و شلان خوابیده، منتظر حرکت آب
می‌بودند. ۴ زیرا که فرشته‌ای از جانب
خداوند در هنگام ویژه‌ای بر آن حوض
نازل می‌شد و آب را به حرکت می‌آورد؛
هر که بعد از حرکت آب، وارد حوض
می‌شد، از هر مرضی که داشت شفا
می‌یافت.
۵ و در آنجا مردی بود که سی و
هشت سال به مرضی مبتلا بود. ۶ چون
عیسی او را خوابیده دید و دانست که
مرض او طول کشیده است، بدو گفت،
آیا می‌خواهی شفا یابی؟ ۷ مریض او را
جواب داد که، ای آقا کسی ندارم که چون
آب به حرکت آید، مرا در حوض بیندازد،
بلکه تا وقتی که می‌آیم، دیگری پیش از
من فرو رفته است. ۸ عیسی بدو گفت،
برخیز و بستر خود را برداشته، روانه شو!
۹ که بی‌درنگ، آن مرد شفا یافت و بستر
خود را برداشته، روانه گردید. و آن روز
سَبَّت بود.
۱۰ پس یهودیان به آن کسی که شفا
یافته بود، گفتند، روز سَبَّت است و بر
تو روا نیست که بستر خود را برداری.
۱۱ او در جواب ایشان گفت، آن کسی
که مرا شفا داد، همان به من گفت
بستر خود را بردار و برو. ۱۲ پس از او
پرسیدند، کیست آنکه به تو گفت، بستر
خود را بردار و برو؟ ۱۳ امّا آن شفا یافته
نمی‌دانست که بود، زیرا که عیسی ناپدید
شد چون در آنجا جمعیّتی بود.
۱۴ و بعد از آن، عیسی او را در معبد
یافته بدو گفت، اکنون شفا یافته‌ای. دیگر
گناه مکن تا برای تو بدتر نگردد. ۱۵ آن
مرد رفت و یهودیان را خبر داد که آنکه
مرا شفا داد، عیسی است. ۱۶ و از این
سبب یهودیان عیسی را آزار می‌رساندند و
قصد کشتن او را داشتند، زیرا که این کار
را در روز سَبَّت کرده بود.
۱۷ عیسی در جواب ایشان گفت
که، پدر من تا کنون کار می‌کند و من
نیز کار می‌کنم. ۱۸ پس از این سبب،
یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند، زیرا
که نه تنها سَبَّت را می‌شکست، بلکه خدا
را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا
می‌ساخت.
۱۹ آنگاه عیسی در جواب ایشان
گفت، آمین، آمین، به شما می‌گویم که،
پسر از خود هیچ نمی‌تواند کرد مگر آنچه

بیند که پدر به عمل آرد، زیرا که آنچه او
می‌کند، همچنین پسر نیز می‌کند. ۲۰ زیرا
که پدر، پسر را دوست می‌دارد و هرآنچه
خود می‌کند بدو می‌نماید و اعمال بزرگتر
از این بدو نشان خواهد داد تا شما تعجّب
نمایید. ۲۱ زیرا همچنان که پدر مردگان
را برمی‌خیزاند و زنده می‌کند، همچنین
پسر نیز هر که را می‌خواهد زنده می‌کند.
۲۲ زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمی‌کند
بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است.
۲۳ تا آنکه همه پسر را حرمت گذارند،
همچنان که پدر را حرمت می‌گذارند. و
کسی که به پسر حرمت نگذارد، به پدری
که او را فرستاد احترام نکرده است.

۲۴ آمین، آمین، به شما می‌گویم،
هر که کلام مرا بشنود و به فرستندهٔ من
ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در
داوری نمی‌آید، بلکه از مرگ تا به حیات
منتقل گشته است. ۲۵ آمین، آمین، به
شما می‌گویم که، ساعتی می‌آید، بلکه
اکنون است که مردگان صدای پسر خدا
را می‌شنوند و هر که بشنود زنده گردد.
۲۶ زیرا همچنان که پدر در خود حیات
دارد، همچنین پسر را نیز عطا کرده است
که در خود حیات داشته باشد. ۲۷ و
بدو قدرت بخشیده است که داوری هم
بکند، زیرا که پسر انسان است. ۲۸ و از
این تعجّب مکنید، زیرا ساعتی می‌آید که
در آن همهٔ کسانی که در قبرها می‌باشند،
صدای او را خواهند شنید، ۲۹ و بیرون
خواهند آمد؛ هر که اعمال نیکو کرد،
برای رستاخیز به حیات و هر که اعمال
بد کرد، بجهت رستاخیز به داوری.

۳۰ من از خود هیچ نمی‌توانم کرد، بلکه
چنانکه شنیده‌ام داوری می‌کنم و داوری
من عادلانه است، زیرا که ارادهٔ خود
را جویا نیستم، بلکه ارادهٔ پدری که مرا
فرستاده است.

۳۱ اگر من بر خود شهادت دهم،
شهادت من راست نیست. ۳۲ دیگری
هست که بر من شهادت می‌دهد و می‌دانم
که شهادتی که او بر من می‌دهد راست
است. ۳۳ شما نزد یحیی فرستادید
و او به راستی شهادت داد. ۳۴ امّا من
شهادت انسان را قبول نمی‌کنم، بلکه این
سخنان را می‌گویم تا شما نجات یابید.
۳۵ او چراغ افروخته و درخشنده‌ای بود
و شما خواستید که ساعتی به نور او
شادی کنید.

۳۶ و امّا من شهادت بزرگتر از
یحیی دارم، زیرا آن کارهایی که پدر به من
عطا کرد تا کامل کنم، یعنی این کارهایی
که من می‌کنم، بر من شهادت می‌دهد که
پدر مرا فرستاده است.

۳۷ و خود پدر که مرا فرستاد، به من
شهادت داده است، که هرگز صدای او را
نشنیده و صورت او را ندیده‌اید، ۳۸ و
کلام او را در خود ثابت ندارید، زیرا
کسی را که پدر فرستاد، شما بدو ایمان
نیاوردید. ۳۹ کتب را جستجو کنید،
زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات
جاودانی دارید؛ و آنها هستند که به من
شهادت می‌دهند. ۴۰ و نمی‌خواهید نزد
من آیید تا حیات یابید.

۴۱ جلال را از مردم نمی‌پذیرم.
۴۲ امّا شما را می‌شناسم که در جان خود

محبّت خدا را ندارید. ۴۳ من به نام پدر
خود آمده‌ام و مرا قبول نمی‌کنید، ولی
هرگاه دیگری به نام خود آید، او را قبول
خواهید کرد. ۴۴ شما چگونه می‌توانید
ایمان آورید و حال آنکه جلال از یکدیگر
می‌طلبید و جلالی را که از خدای یکتا
است خواستار نیستید؟ ۴۵ گمان مبرید
که من نزد پدر شما را متهم خواهم کرد.
کسی هست که شما را متهم می‌کند و
آن موسی است که بر او امیدوار هستید.
۴۶ زیرا اگر موسی را باور می‌کردید، مرا
نیز باور می‌کردید چونکه او دربارهٔ من
نوشته است. ۴۷ امّا چون نوشته‌های او
را باور نمی‌کنید، پس چگونه سخنان مرا
باور خواهید کرد؟

پخش خوراک بین پنج هزار نفر

۶ و بعد از آن عیسی به آن طرف
دریای جلیل که دریای طِبریه
باشد، رفت. ۲ و جمعیتی بسیار از پیِ او
آمدند زیرا آن معجزاتی را که به مریضان
می‌نمود، می‌دیدند. ۳ آنگاه عیسی به
کوهی برآمده، با شاگردان خود در آنجا
بنشست. ۴ و فِصَح که عید یهود باشد،
نزدیک بود.
۵ پس عیسی چشمان خود را بلند
کرده، دید که جمعیتی بسیار به طرف
او می‌آیند. به فیلیپُس گفت، از کجا
نان بخریم تا اینها بخورند؟ ۶ و این را
از روی امتحان به او گفت، زیرا خود
می‌دانست چه باید کرد. ۷ فیلیپُس او را
جواب داد که، دویست دینار نان، اینها
را کفایت نکند تا هر یک اندکی بخورند!
۸ یکی از شاگردانش که آندریاس
برادر شَمعون پِطرُس باشد، به وی گفت،
۹ در اینجا پسری است که پنج نان جو و
دو ماهی دارد. امّا اینها چه هستند برای
این همه؟ ۱۰ عیسی گفت، مردم را
بنشانید. و در آن مکان، سبزهٔ بسیار بود،
و آن گروه قریب به پنج هزار مرد بودند
که نشستند.
۱۱ عیسی نانها را گرفته و شکر
نموده، به شاگردان داد و شاگردان به
نشستگان دادند؛ و همچنین از دو ماهی
نیز به قدری که خواستند. ۱۲ و چون سیر
گشتند، به شاگردان خود گفت، پاره‌های
باقی‌مانده را جمع کنید تا چیزی تباه
نشود. ۱۳ پس جمع کردند و از پاره‌های
پنج نان جو که از آنهایی که خورده بودند
زیاده آمده بود، دوازده سبد پر کردند.
۱۴ و چون مردمان این معجزه را که
از عیسی صادر شده بود دیدند، گفتند
که، این در حقیقت همان پیامبری است
که باید در جهان بیاید! ۱۵ و امّا عیسی
چون دانست که می‌خواهند بیایند و او را
به زور برده، پادشاه سازند، باز تنها به
کوه برآمد.

عیسی بر دریا راه می‌رود

۱۶ و چون شب شد، شاگردانش به
جانب دریا پایین رفتند، ۱۷ و به کشتی
سوار شده، به آن طرف دریا به کَفَرناحوم
روانه شدند. و چون تاریک شد عیسی
هنوز نزد ایشان نیامده بود. ۱۸ و دریا
بواسطهٔ وزیدن باد شدید به تلاطم آمد.
۱۹ پس وقتی که قریب به بیست و پنج

یا سی پرتاب‌تیر* پارو زدند، عیسی را
دیدند که بر روی دریا راه رفته، نزدیک
کشتی می‌آید. پس ترسیدند. ۲۰ او
بدیشان گفت، من هستم، مترسید! ۲۱ و
چون می‌خواستند او را در کشتی بیاورند،
بی‌درنگ کشتی به آن زمینی که عازم آن
بودند رسید.

نان حیات

۲۲ بامدادان گروهی که به آن طرف
دریا ایستاده بودند، دیدند که هیچ قایقی
نبود غیر از آن که شاگردان او داخل آن
شده بودند و عیسی با شاگردان خود
داخل آن قایق نشده، بلکه شاگردانش
تنها رفته بودند. ۲۳ امّا قایقهای دیگر
از طِبریه آمد، نزدیک به آنجایی که نان
خورده بودند، بعد از آنکه خداوند شکر
گفته بود. ۲۴ پس چون آن گروه دیدند
که عیسی و شاگردانش در آنجا نیستند،
ایشان نیز به کشتیها سوار شده، در طلب
عیسی به کَفَرناحوم آمدند. ۲۵ و چون او
را در آن طرف دریا یافتند، بدو گفتند، ای
استاد کی به اینجا آمدی؟
۲۶ عیسی در جواب ایشان گفت،
آمین، آمین، به شما می‌گویم که، مرا
می‌طلبید نه به‌سبب معجزاتی که دیدید،
بلکه به‌سبب آن نان که خوردید و سیر
شدید. ۲۷ برای خوراک فانی زحمت
نکشید، بلکه برای خوراکی که تا حیات
جاودانی باقی است که پسر انسان آن را به
شما عطا خواهد کرد، زیرا خدای پدر بر
او مهر زده است.
۲۸ بدو گفتند، چه کنیم تا اعمال
خدا را بجا آورده باشیم؟ ۲۹ عیسی
در جواب ایشان گفت، عمل خدا این
است که به آن کسی که او فرستاد، ایمان
بیاورید. ۳۰ بدو گفتند، چه معجزه‌ای
نشان می‌دهی تا آن را دیده به تو ایمان
آوریم؟ چه کار می‌کنی؟ ۳۱ پدران ما در
بیابان مَنّا را خوردند، چنانکه مکتوب
است که، از آسمان بدیشان نان عطا کرد
تا بخورند.
۳۲ عیسی بدیشان گفت، آمین،
آمین، به شما می‌گویم که، موسی نان
را از آسمان به شما نداد، بلکه پدر من
نان حقیقی را از آسمان به شما می‌دهد.
۳۳ زیرا که نان خدا آن است که از آسمان
نازل شده، به جهان حیات می‌بخشد.
۳۴ آنگاه بدو گفتند، ای خداوند این نان
را پیوسته به ما بده.
۳۵ عیسی بدیشان گفت، من نان
حیات هستم. کسی که نزد من آید، هرگز
گرسنه نشود و هر که به من ایمان آوَرَد،
هرگز تشنه نگردد. ۳۶ امّا به شما گفتم که
مرا هم دیدید و ایمان نیاوردید. ۳۷ هر
آنچه پدر به من عطا کند، به جانب من
آید، و هر که به جانب من آید، او را هرگز
بیرون نخواهم نمود. ۳۸ زیرا از آسمان
نزول کردم نه تا به ارادهٔ خود عمل کنم،
بلکه به ارادهٔ فرستندهٔ خود. ۳۹ و ارادهٔ
پدری که مرا فرستاد این است که از آنچه
به من عطا کرد، چیزی را از دست ندهم،
بلکه در روز بازپسین آن را برخیزانم.

* ۶:۱۹ ــ یونانی اِستادیا، حدود به دویست متر. بیست و پنج یا سی تیرپرتاب حدود پنج یا شش کیلومتر.

۴۰ و ارادهٔ فرستندهٔ من این است که
هر که پسر را دید و بدو ایمان آورد،
حیات جاودانی داشته باشد و من در روز
بازپسین او را خواهم برخیزانید.
۴۱ پس یهودیان دربارهٔ او همهمه
کردند زیرا گفته بود، من هستم آن نانی
که از آسمان نازل شد. ۴۲ و گفتند، آیا
این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر
و مادر او را می‌شناسیم؟ پس چگونه
می‌گوید که، از آسمان نازل شدم؟
۴۳ عیسی در جواب ایشان گفت،
با یکدیگر همهمه مکنید. ۴۴ کسی
نمی‌تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که
مرا فرستاد او را جذب کند و من در روز
بازپسین او را خواهم برخیزانید. ۴۵ در
انبیا مکتوب است که، همه از خدا تعلیم
خواهند یافت. پس هر که از پدر شنید و
تعلیم یافت نزد من می‌آید. ۴۶ نه اینکه
کسی پدر را دیده باشد، جز آن کسی که
از جانب خداست، او پدر را دیده است.
۴۷ آمین، آمین، به شما می‌گویم، هر که
به من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد.
۴۸ من نان حیات هستم. ۴۹ پدران شما
در بیابان مَنّا را خوردند و مردند. ۵۰ این
نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که
از آن بخورد نمیرد. ۵۱ من هستم آن نان
زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از
این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند
و نانی که من عطا می‌کنم بدن من است که
آن را برای حیات جهان می‌بخشم.
۵۲ پس یهودیان با یکدیگر
مخاصمه کرده، می‌گفتند، چگونه این
شخص می‌تواند بدن خود را به ما دهد
تا بخوریم؟ ۵۳ عیسی بدیشان گفت،
آمین، آمین، به شما می‌گویم، اگر بدن پسر
انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در
خود حیات ندارید. ۵۴ و هر که بدن مرا
خورد و خون مرا نوشید، حیات جاودانی
دارد و من در روز آخر او را خواهم
برخیزانید. ۵۵ زیرا که بدن من، خوردنی
حقیقی و خون من، آشامیدنی حقیقی
است. ۵۶ پس هر که بدن مرا می‌خورَد
و خون مرا می‌نوشد، در من می‌ماند و من
در او. ۵۷ چنانکه پدرِ زنده مرا فرستاد
و من به‌سبب پدر زنده هستم، همچنین
کسی که مرا بخورد او نیز به‌سبب من زنده
می‌شود. ۵۸ این است نانی که از آسمان
نازل شد، نه همچنان که پدران شما مَنّا را
خوردند و مردند؛ بلکه هر که این نان را
بخورد تا به ابد زنده ماند.
۵۹ این سخن را وقتی که در
کَفَرناحوم تعلیم می‌داد، در کنیسه گفت.
۶۰ آنگاه بسیاری از شاگردان او چون
این را شنیدند گفتند، این کلام سخت
است! که می‌تواند آن را بشنود؟ ۶۱ چون
عیسی در خود دانست که شاگردانش در
این امر همهمه می‌کنند، بدیشان گفت، آیا
این شما را لغزش می‌دهد؟ ۶۲ پس اگر
پسر انسان را بینید که به جایی که اوّل
بود صعود می‌کند [چه]؟ ۶۳ روح است
که زنده می‌کند و امّا از جسم فایده‌ای
نیست. کلامی که من به شما می‌گویم،
روح و حیات است. ۶۴ امّا بعضی از
شما هستند که ایمان نمی‌آورند. زیرا
که عیسی از ابتدا می‌دانست چه کسانی
هستند که ایمان نمی‌آورند و کیست که

او را تسلیم خواهد کرد. ۶۵ پس گفت،
از این سبب به شما گفتم که کسی نزد من
نمی‌تواند بیاید، مگر آنکه پدر من، آن را
بدو عطا کند.

اعتراف پطرس

۶۶ در همان وقت بسیاری از شاگردان
او برگشته، دیگر با او همراهی نکردند.
۶۷ آنگاه عیسی به آن دوازده گفت، آیا
شما نیز می‌خواهید بروید؟ ۶۸ شَمعون
پِطرُس به او جواب داد، خداوندا نزد که
برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو
است. ۶۹ و ما ایمان آورده و شناخته‌ایم
که تو مسیح پسر خدای زنده هستی.
۷۰ عیسی بدیشان جواب داد، آیا من شما
دوازده را برنگزیدم؟ و حال آنکه یکی از
شما ابلیسی است. ۷۱ و این را دربارهٔ
یهودا پسر شَمعون اِسْخَریوطی گفت، زیرا
او بود که می‌بایست تسلیم‌کنندهٔ وی بشود
و یکی از آن دوازده بود.

مقابلهٔ رهبران یهودی با عیسی

۷ و بعد از آن عیسی در جلیل
می‌گشت زیرا نمی‌خواست در
یهودیّه راه رود چونکه یهودیان قصد قتل
او را داشتند.
۲ و عید یهود، که عید خیمه‌ها
باشد، نزدیک بود. ۳ پس برادرانش بدو
گفتند، از اینجا روانه شده، به یهودیّه
برو تا شاگردانت نیز آن اعمالی را که تو
می‌کنی ببینند، ۴ زیرا هر که می‌خواهد
آشکار شود، در پنهانی کار نمی‌کند. پس
اگر این کارها را می‌کنی، خود را به جهان
بنما. ۵ زیرا که برادرانش نیز به او ایمان
نیاورده بودند.
۶ آنگاه عیسی بدیشان گفت، وقت
من هنوز نرسیده، امّا وقت شما همیشه
حاضر است. ۷ جهان نمی‌تواند از شما
متنفّر باشد، امّا از من نفرت دارد، زیرا
که من بر آن شهادت می‌دهم که اعمالش
بد است. ۸ شما برای این عید بروید.
من اکنون به این عید نمی‌آیم، زیرا که
وقت من هنوز تمام نشده است. ۹ چون
این را بدیشان گفت، در جلیل توقّف
نمود. ۱۰ امّا چون برادرانش برای عید
رفته بودند، او نیز آمد، نه آشکارا بلکه
در پنهان.
۱۱ امّا یهودیان در عید او را جستجو
نموده، می‌گفتند که، او کجا است؟ ۱۲ و
در میان مردم دربارهٔ او همهمه بسیار بود.
بعضی می‌گفتند که، مردی نیکو است؛
و دیگران می‌گفتند، نه! بلکه گمراه کنندهٔ
قوم است. ۱۳ امّا به‌سبب ترس از یهود،
هیچ‌کس دربارهٔ او آشکارا حرف نمی‌زد.
۱۴ و در اواسط عید، عیسی به
معبد آمده، تعلیم می‌داد. ۱۵ و یهودیان
تعجّب نموده، گفتند، این شخص هرگز
تعلیم نیافته، چگونه کلام را می‌داند؟
۱۶ عیسی در جواب ایشان گفت، تعلیم
من از من نیست، بلکه از فرستندهٔ من.
۱۷ اگر کسی بخواهد ارادهٔ او را به عمل
آرد، دربارهٔ تعلیم خواهد دانست که از خدا
است یا آنکه من از خود سخن می‌گویم.
۱۸ هر که از خود سخن گوید، جلال خود
را طالب است و امّا هر که طالب جلال
فرستندهٔ خود باشد، او راستگو است و در

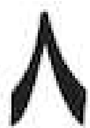
او ناراستی نیست. ۱۹ آیا موسی شریعت
را به شما نداده است؟ و حال آنکه کسی
از شما نیست که به شریعت عمل کند. از
برای چه می‌خواهید مرا به قتل رسانید؟
۲۰ آنگاه همه در جواب گفتند،
تو دیو داری! چه کسی قصد دارد تو
را بکشد؟ ۲۱ عیسی در جواب ایشان
گفت، یک عمل نمودم و همهٔ شما از
آن متعجّب شدید. ۲۲ موسی ختنه را
به شما داد، نه آنکه از موسی باشد بلکه
از پدران، و در روز سَبَّت مردم را ختنه
می‌کنید. ۲۳ پس اگر کسی در روز
سَبَّت ختنه می‌شود تا شریعت موسی
شکسته نشود، چرا بر من خشم می‌آورید
از آن سبب که در روز سَبَّت شخصی را
شفای کامل دادم؟ ۲۴ به‌حسب ظاهر
داوری مکنید، بلکه به راستی داوری
نمایید.

۲۵ پس بعضی از اهل اورشلیم
گفتند، آیا این آن نیست که قصد قتل
او دارند؟ ۲۶ و اینک آشکارا حرف
می‌زند و بدو هیچ نمی‌گویند. آیا رؤسا
یقیناً می‌دانند که او در حقیقت مسیح
است؟ ۲۷ امّا این شخص را می‌دانیم از
کجا است، امّا مسیح چون آید هیچ‌کس
نمی‌داند که از کجا است.

۲۸ و عیسی چون در معبد تعلیم
می‌داد، ندا کرده، گفت، مرا می‌شناسید
و نیز می‌دانید از کجا هستم و از خود
نیامده‌ام، بلکه فرستندهٔ من حق است،
که شما او را نمی‌شناسید. ۲۹ امّا من
او را می‌شناسم زیرا که از او هستم و او
مرا فرستاده است. ۳۰ آنگاه خواستند
او را گرفتار کنند، امّا کسی بر او دست
نگذاشت، زیرا که ساعت او هنوز
نرسیده بود.
۳۱ آنگاه بسیاری از آن گروه
بدو ایمان آوردند و گفتند، آیا چون
مسیح آید، معجزات بیشتر از اینها که
این شخص می‌نماید، خواهد نمود؟
۳۲ چون فریسیان شنیدند که مردم
دربارهٔ او این همهمه می‌کنند، فریسیان و
رؤسای کاهنان خادمان را فرستادند تا او
را بگیرند.
۳۳ آنگاه عیسی به ایشان گفت، اندک
زمانی دیگر با شما هستم، بعد نزد فرستندهٔ
خود می‌روم. ۳۴ و مرا طلب خواهید کرد
و نخواهید یافت و آنجایی که من هستم
شما نمی‌توانید آمد. ۳۵ پس یهودیان با
یکدیگر گفتند، او کجا می‌خواهد برود
که ما او را نمی‌یابیم؟ آیا قصد دارد
به‌سوی پراکندگان در میان یونانیان رود و
یونانیان را تعلیم دهد؟ ۳۶ این چه کلامی
است که گفت، مرا طلب خواهید کرد و
نخواهید یافت و جایی که من هستم شما
نمی‌توانید آمد؟
۳۷ و در روز آخر که روز بزرگ عید
بود، عیسی ایستاده، ندا کرد و گفت،
هر که تشنه است نزد من آید و بنوشد.
۳۸ کسی که به من ایمان آوَرَد، چنانکه
کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب زنده
جاری خواهد شد. ۳۹ امّا این را گفت
دربارهٔ روح، که هرکه به او ایمان آورد او
را خواهد یافت؛ زیرا که روح‌القدس هنوز
عطا نشده بود، چونکه عیسی تا به حال
جلال نیافته بود.

«هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است!»

۴۰ آنگاه بسیاری از آن گروه، چون
این کلام را شنیدند، گفتند، در حقیقت
این شخص همان پیامبر است. ۴۱ و
بعضی گفتند، او مسیح است. و بعضی
گفتند، مگر مسیح از جلیل خواهد آمد؟
۴۲ آیا کتاب نگفته است که از نسل داوود
و از بیت‌لِحِم، دهی که داوود در آن بود،
مسیح ظاهر خواهد شد؟ ۴۳ پس دربارهٔ
او در میان مردم اختلاف افتاد. ۴۴ و
بعضی از ایشان خواستند او را بگیرند، امّا
هیچ‌کس بر او دست نگذاشت.
۴۵ پس خادمان نزد رؤسای کاهنان
و فریسیان آمدند. آنها بدیشان گفتند،
برای چه او را نیاوردید؟ ۴۶ خادمان
در جواب گفتند، هرگز کسی مثل این
شخص سخن نگفته است! ۴۷ آنگاه
فریسیان در جواب ایشان گفتند، آیا
شما نیز گمراه شده‌اید؟ ۴۸ مگر کسی
از سرداران یا از فریسیان به او ایمان
آورده است؟ ۴۹ امّا این گروه که
شریعت را نمی‌دانند، ملعون می‌باشند.
۵۰ نیقودیموس، آنکه در شب نزد او
آمده و یکی از ایشان بود، بدیشان گفت،
۵۱ آیا شریعت ما بر کسی قضاوت
می‌کند، جز آنکه اوّل سخن او را بشنود
و کار او را دریافت کند؟ ۵۲ ایشان در
جواب وی گفتند، مگر تو نیز جلیلی
هستی؟ تحقیق کن و ببین، زیرا که هیچ
پیامبری از جلیل برنخاسته است.
۵۳ پس هر یک به خانه خود رفتند.


امّا عیسی به کوه زیتون رفت. ۲ و
بامدادان باز به معبد آمد و چون
همهٔ قوم نزد او آمدند نشسته، ایشان را
تعلیم می‌داد.
۳ که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را
که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند
و او را در میان برپا داشته، ۴ بدو گفتند،
ای استاد، این زن در حین عمل زنا گرفته
شد. ۵ و موسی در شریعت به ما حکم کرده
است، که چنین زنان سنگسار شوند. امّا تو
چه می‌گویی؟ ۶ و این را از روی امتحان
بدو گفتند تا او را متهم سازند. امّا عیسی
سر به زیر افکنده، با انگشت خود بر روی
زمین می‌نوشت، انگار که توجّه نداشت.
۷ و چون در سؤال کردن اصرار می‌نمودند،
راست شده، بدیشان گفت، هر که از شما
گناه ندارد اوّل بر او سنگ اندازد. ۸ و باز
سر به زیر افکنده، بر زمین می‌نوشت. ۹ پس
چون شنیدند، در باطن خود ملزم شده، از
مشایخ شروع کرده تا به آخر، یک یک بیرون
رفتند و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که
در میان ایستاده بود. ۱۰ پس عیسی چون
راست شد و غیر از زن کسی را ندید، بدو
گفت، ای زن آن مدّعیان تو کجا هستند؟
آیا هیچ‌کس تو را محکوم نکرد؟ ۱۱ گفت،
هیچ‌کس ای آقا. عیسی گفت، من هم بر تو
حکم نمی‌دهم. برو دیگر گناه مکن.

نور عالم

۱۲ پس عیسی باز بدیشان خطاب
کرده، گفت، من نور عالم هستم. کسی که
مرا پیروی کند، در تاریکی راه نخواهند
رفت، بلکه نور حیات را یابد.

۱۳ آنگاه فریسیان بدو گفتند، تو
بر خود شهادت می‌دهی، پس شهادت
تو راست نیست. ۱۴ عیسی در جواب
ایشان گفت، هرچند من بر خود شهادت
می‌دهم، شهادت من راست است، زیرا
که می‌دانم از کجا آمده‌ام و به کجا خواهم
رفت. امّا شما نمی‌دانید از کجا آمده‌ام و
به کجا می‌روم. ۱۵ شما به‌حسب جسم
حکم می‌کنید، امّا من بر هیچ‌کس حکم
نمی‌کنم. ۱۶ و اگر من حکم دهم، حکم
من راست است، از آنرو که تنها نیستم،
بلکه من و پدری که مرا فرستاد. ۱۷ و
نیز در شریعت شما مکتوب است که،
شهادت دو کس حق است. ۱۸ من
بر خود شهادت می‌دهم و پدری که مرا
فرستاد نیز برای من شهادت می‌دهد.
۱۹ بدو گفتند، پدر تو کجا است؟
عیسی جواب داد که، نه مرا می‌شناسید
و نه پدر مرا. اگر مرا می‌شناختید پدر مرا
نیز می‌شناختید.
۲۰ و این کلام را عیسی در خزانه
گفت، وقتی که در معبد تعلیم می‌داد؛ و
هیچ‌کس او را نگرفت بجهت آنکه ساعت
او هنوز نرسیده بود.
۲۱ باز عیسی بدیشان گفت، من
می‌روم و مرا طلب خواهید کرد و در
گناهان خود خواهید مرد و جایی که من
می‌روم شما نمی‌توانید آمد. ۲۲ یهودیان
گفتند، آیا خود را خواهد کشت، که
می‌گوید به جایی خواهم رفت که شما
نمی‌توانید آمد؟
۲۳ ایشان را گفت، شما از پایین
می‌باشید، من از بالا. شما از این جهان
هستید، امّا من از این جهان نیستم. ۲۴ از
این جهت به شما گفتم که در گناهان خود
خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من
هستم، در گناهان خود خواهید مرد.
۲۵ بدو گفتند، تو کیستی؟ عیسی
بدیشان گفت، همانم که از اوّل نیز به
شما گفتم. ۲۶ من چیزهای بسیار دارم
که دربارهٔ شما بگویم و حکم کنم. امّا
آنکه مرا فرستاد حقّ است و من آنچه از
او شنیده‌ام، به جهان می‌گویم. ۲۷ ایشان
نفهمیدند که بدیشان دربارهٔ پدر سخن
می‌گوید.
۲۸ عیسی بدیشان گفت، وقتی
که پسرِ انسان را بلند کردید، آن وقت
خواهید دانست که من هستم و از خود
کاری نمی‌کنم، بلکه به آنچه پدرم مرا
تعلیم داد، سخن می‌گویم. ۲۹ و او که
مرا فرستاد، با من است و پدر مرا تنها
نگذارده است زیرا که من همیشه کارهای
پسندیدهٔ او را بجا می‌آورم.

عیسی بزرگتر از ابراهیم

۳۰ چون این را گفت، بسیاری بدو
ایمان آوردند. ۳۱ پس عیسی به یهودیانی
که بدو ایمان آوردند، گفت، اگر شما
در کلام من بمانید، حقیقتاً شاگرد من
خواهید شد، ۳۲ و حقیقت را خواهید
شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد
کرد. ۳۳ بدو جواب دادند که، اولاد
ابراهیم می‌باشیم و هرگز تحت بردگی
کسی نبوده‌ایم. پس چگونه تو می‌گویی که
آزاد خواهید شد؟ ۳۴ عیسی در جواب
ایشان گفت، آمین، آمین، به شما می‌گویم،

هر که گناه می‌کند، بردهٔ گناه است. ۳۵ و
برده همیشه در خانه نمی‌ماند، امّا پسر
همیشه می‌ماند. ۳۶ پس اگر پسر شما را
آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید بود.
۳۷ می‌دانم که اولاد ابراهیم هستید، امّا
می‌خواهید مرا بکشید زیرا کلام من در
شما جای ندارد. ۳۸ من آنچه نزد پدر
خود دیده‌ام می‌گویم و شما آنچه نزد پدر
خود دیده‌اید می‌کنید.

۳۹ در جواب او گفتند که، پدر ما
ابراهیم است. عیسی بدیشان گفت، اگر
اولاد ابراهیم بودید، اعمال ابراهیم را بجا
می‌آوردید. ۴۰ امّا الآن می‌خواهید مرا
بکشید و من شخصی هستم که با شما به
حقیقتی که از خدا شنیده‌ام سخن می‌گویم.
ابراهیم چنین نکرد. ۴۱ شما اعمال پدر
خود را بجا می‌آورید. بدو گفتند که، ما از
زنا زاییده نشده‌ایم. یک پدر داریم که خدا
است. ۴۲ عیسی به ایشان گفت، اگر خدا
پدر شما می‌بود، مرا دوست می‌داشتید،
زیرا که من از جانب خدا صادر شده و
آمده‌ام، زیرا که من از پیش خود نیامده‌ام،
بلکه او مرا فرستاده است. ۴۳ برای چه
سخن مرا نمی‌فهمید؟ از آنجهت که کلام
مرا نمی‌توانید بشنوید. ۴۴ شما از پدر
خود ابلیس می‌باشید و خواهشهای پدر
خود را می‌خواهید به عمل آرید. او از
اوّل قاتل بود و در راستی ثابت نمی‌باشد،
از آنجهت که در او راستی نیست. هرگاه
به دروغ سخن می‌گوید، از ذات خود
می‌گوید، زیرا دروغگو و پدر دروغگویان
است. ۴۵ و امّا من چون که راست
می‌گویم، مرا باور نمی‌کنید. ۴۶ کیست از
شما که مرا به گناه ملزم سازد؟ پس اگر
راست می‌گویم، چرا مرا باور نمی‌کنید؟
۴۷ کسی که از خدا است، کلام خدا را
می‌شنود و از این سبب شما نمی‌شنوید،
زیرا که از خدا نیستید.

۴۸ پس یهودیان در جواب او گفتند،
آیا ما خوب نگفتیم که تو سامری هستی و
دیو داری؟ ۴۹ عیسی جواب داد که، من
دیو ندارم، امّا پدر خود را حرمت می‌دارم
و شما مرا بی‌حرمت می‌سازید. ۵۰ من
جلال خود را طالب نیستم، کسی هست
که می‌طلبد و داوری می‌کند. ۵۱ آمین،
آمین، به شما می‌گویم، اگر کسی کلام مرا
حفظ کند، مرگ را تا به ابد نخواهد دید.
۵۲ پس یهودیان بدو گفتند، الآن دانستیم
که دیو داری! ابراهیم و انبیا مردند و تو
می‌گویی، اگر کسی کلام مرا حفظ کند،
مرگ را تا به ابد نخواهد چشید؟ ۵۳ آیا
تو از پدر ما ابراهیم که مُرد و انبیایی
که مُردند بزرگتر هستی؟ خود را که
می‌دانی؟

۵۴ عیسی جواب داد، اگر خود را
جلال دهم، جلال من چیزی نباشد. پدر
من آن است که مرا جلال می‌بخشد، آنکه
شما می‌گویید خدای شما است. ۵۵ و او
را نمی‌شناسید، امّا من او را می‌شناسم
و اگر گویم او را نمی‌شناسم مثل شما
دروغگو می‌باشم. امّا او را می‌شناسم و
کلام او را نگاه می‌دارم. ۵۶ پدر شما
ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز مرا ببیند،
و دید و شادمان گردید. ۵۷ یهودیان بدو
گفتند، هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم
را دیده‌ای؟ ۵۸ عیسی بدیشان گفت،

آمین، آمین، به شما می‌گویم که، پیش از
آنکه ابراهیم باشد، من هستم.
۵۹ آنگاه سنگها برداشتند تا او را
سنگسار کنند. امّا عیسی خود را مخفی
ساخت و از میانشان گذشته، از معبد
بیرون شد و همچنین رفت.

شفای کور مادرزاد

۹ و وقتی که می‌رفت، کوری مادرزاد
را دید. ۲ و شاگردانش از او سؤال
کرده، گفتند، ای استاد، چه کسی گناه
کرد، این شخص یا والدین او که کور
زاییده شد؟ ۳ عیسی جواب داد که،
گناه را نه این شخص کرد و نه پدر و
مادرش، بلکه تا اعمال خدا در وی ظاهر
شود. ۴ مادامی که روز است، من باید به
کارهای فرستندهٔ خود مشغول باشم. شب
می‌آید که در آن هیچ‌کس نمی‌تواند کاری
کند. ۵ مادامی که در جهان هستم، نور
جهانم.
۶ این را گفت و آب دهان بر زمین
انداخته، از آب گِل ساخت و گِل را به
چشمان کور مالید، ۷ و بدو گفت،
برو در حوض سیلوحا (که به معنی
فرستاده است) بشوی. پس رفته شست
و بینا شده، برگشت. ۸ پس همسایگان و
کسانی که او را پیش از آن در حالت کوری
دیده بودند، گفتند، آیا این آن نیست که
می‌نشست و گدایی می‌کرد؟ ۹ بعضی
گفتند، همان است. و بعضی گفتند،
شباهت بدو دارد. او گفت، من همانم.
۱۰ بدو گفتند، پس چگونه چشمان تو
باز گشت؟ ۱۱ او جواب داد، شخصی
که او را عیسی می‌گویند، گِل ساخت و بر
چشمان من مالیده، به من گفت به حوض
سیلوحا برو و بشوی. آنگاه رفتم و شسته
بینا گشتم. ۱۲ به وی گفتند، آن شخص
کجا است؟ گفت، نمی‌دانم.
۱۳ پس او را که پیشتر کور بود،
نزد فریسیان آوردند. ۱۴ و آن روزی که
عیسی گل ساخته، چشمان او را باز کرد،
روز سَبَّت بود. ۱۵ آنگاه فریسیان نیز از
او سؤال کردند که چگونه بینا شدی؟
بدیشان گفت، گِل به چشمهای من گذارد.
پس شستم و بینا شدم. ۱۶ بعضی از
فریسیان گفتند، آن شخص از جانب خدا
نیست، زیرا که سَبَّت را نگاه نمی‌دارد.
دیگران گفتند، چگونه شخص گناهکار
می‌تواند مثل این معجزات را ظاهر سازد.
و در میان ایشان اختلاف افتاد. ۱۷ باز
بدان کور گفتند، تو دربارهٔ او چه می‌گویی
که چشمان تو را بینا ساخت؟ گفت، او
پیامبر است.
۱۸ امّا یهودیان سرگذشت او را باور
نکردند که کور بوده و بینا شده است، تا
آنکه پدر و مادر آن بینا شده را طلبیدند.
۱۹ و از ایشان سؤال کرده، گفتند، آیا این
است پسر شما که می‌گویید کور متولد
شده؟ پس چگونه حالا بینا گشته است؟
۲۰ پدر و مادر او در جواب ایشان گفتند،
می‌دانیم که این پسر ما است و کور متولد
شده. ۲۱ امّا اکنون چطور می‌بیند،
نمی‌دانیم و نمی‌دانیم چه کسی چشمان او
را باز نموده. او بالغ است از وی سؤال
کنید تا او دربارهٔ خود بیان کند. ۲۲ پدر
و مادر او چنین گفتند زیرا که از یهودیان

می‌ترسیدند، از آنرو که یهودیان با خود
عهد کرده بودند که هر که اعتراف کند
که او مسیح است، از کنیسه بیرونش
کنند. ۲۳ و از اینجهت والدین او گفتند،
او بالغ است از خودش بپرسید.
۲۴ پس آن شخص را که کور بود،
باز خوانده، بدو گفتند، خدا را جلال بده:
ما می‌دانیم که این شخص گناهکار است.
۲۵ او جواب داد، اگر گناهکار است
نمی‌دانم. یک چیز می‌دانم که کور بودم و
الآن بینا شده‌ام. ۲۶ باز بدو گفتند، با تو
چه کرد و چگونه چشمهای تو را باز کرد؟
۲۷ ایشان را جواب داد که، الآن به شما
گفتم. نشنیدید؟ و برای چه باز می‌خواهید
بشنوید؟ آیا شما نیز می‌خواهید شاگرد
او بشوید؟ ۲۸ پس او را دشنام داده،
گفتند، تو شاگرد او هستی. ما شاگرد
موسی می‌باشیم. ۲۹ ما می‌دانیم که خدا
با موسی سخن گفت. امّا این شخص را
نمی‌دانیم از کجا است.
۳۰ آن مرد جواب داده، بدیشان
گفت، این عجب است که شما نمی‌دانید
از کجا است و حال آنکه چشمهای مرا
باز کرد. ۳۱ و می‌دانیم که خدا دعای
گناهکاران را نمی‌شنود؛ امّا اگر کسی
خداپرست باشد و ارادهٔ او را بجا آرد،
او را می‌شنود. ۳۲ از ابتدای عالم شنیده
نشده است که کسی چشمان کور مادرزاد
را باز کرده باشد. ۳۳ اگر این شخص از
خدا نمی‌بود، هیچ کار نمی‌توانست بکند.
۳۴ در جواب وی گفتند، تو به‌کلی با گناه
متولد شده‌ای. آیا تو ما را تعلیم می‌دهی؟
پس او را بیرون راندند.
۳۵ عیسی چون شنید که او را بیرون
کرده‌اند، وی را جسته، گفت، آیا تو به
پسرِ خدا ایمان داری؟ ۳۶ او در جواب
گفت، ای آقا کیست تا به او ایمان آورم؟
۳۷ عیسی بدو گفت، تو نیز او را دیده‌ای
و آنکه با تو سخن می‌گوید همان است.
۳۸ گفت، ای خداوند ایمان آوردم. پس
او را پرستش نمود.
۳۹ آنگاه عیسی گفت، من در این
جهان بجهت داوری آمدم تا کوران بینا و
بینایان، کور شوند. ۴۰ بعضی از فریسیان
که با او بودند، چون این کلام را شنیدند
گفتند، آیا ما نیز کور هستیم؟ ۴۱ عیسی
بدیشان گفت، اگر کور بودید گناهی
نمی‌داشتید، امّا الآن می‌گویید بینا هستیم.
پس گناه شما می‌ماند.

شبان نیکو

۱۰ آمین، آمین، به شما می‌گویم،
هر که از در به آغل گوسفند
داخل نشود، بلکه از راه دیگر بالا رود،
او دزد و راهزن است. ۲ و امّا آنکه از
در داخل شود، شبان گوسفندان است.
۳ دربان برای او می‌گشاید و گوسفندان
صدای او را می‌شنوند؛ و گوسفندانِ
خود را به نام می‌خواند، و ایشان را
بیرون می‌برد. ۴ و وقتی که گوسفندان
خود را بیرون برد، پیش روی ایشان
می‌رود و گوسفندان از پی او می‌روند،
زیرا که صدای او را می‌شناسند. ۵ امّا
بیگانه را پیروی نمی‌کنند، بلکه از او
می‌گریزند، زیرا که صدای بیگانگان را
نمی‌شناسند.

۶ و این مَثَل را عیسی برای ایشان
آورد، امّا ایشان نفهمیدند که چه چیز
بدیشان می‌گوید.
۷ آنگاه عیسی بدیشان باز گفت،
آمین، آمین، به شما می‌گویم که، من درِ
گوسفندان هستم. ۸ همهٔ کسانی که
پیش از من آمدند، دزد و راهزن هستند،
امّا گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند.
۹ من در هستم! هر که از من داخل
گردد، نجات یابد و بیرون و درون خواهد
رفت و علوفه یابد. ۱۰ دزد نمی‌آید مگر
آنکه بدزدد و بکشد و هلاک کند. من
آمدم تا ایشان حیات یابند و آن را زیادتر
حاصل کنند.
۱۱ من شبان نیکو هستم. شبان
نیکو جان خود را در راه گوسفندان
می‌نهد. ۱۲ امّا کارگری که شبان نیست
و گوسفندان از آن او نمی‌باشند، چون
بیند که گرگ می‌آید، گوسفندان را
گذاشته، فرار می‌کند و گرگ گوسفندان
را می‌گیرد و پراکنده می‌سازد.
۱۳ مزدور می‌گریزد، چونکه مزدور
است و به فکر گوسفندان نیست.
۱۴ من شبان نیکو هستم و گوسفندانِ
خود را می‌شناسم و گوسفندانِ من
مرا می‌شناسند، ۱۵ چنانکه پدر مرا
می‌شناسد و من پدر را می‌شناسم و جان
خود را در راه گوسفندان می‌نهم. ۱۶ و
گوسفندانِ دیگر دارم که از این آغل
نیستند. باید آنها را نیز بیاورم و صدای
مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان
خواهند شد. ۱۷ و از این سبب پدر
مرا دوست می‌دارد که من جان خود
را می‌نهم تا آن را باز گیرم. ۱۸ کسی
آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آن
را می‌نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و
قدرت دارم آن را باز گیرم. این حکم را
از پدرِ خود یافتم.
۱۹ باز به‌سبب این کلام، در میان
یهودیان اختلاف افتاد. ۲۰ بسیاری
از ایشان گفتند که، دیو دارد و دیوانه
است. برای چه بدو گوش می‌دهید؟
۲۱ دیگران گفتند که، این سخنان یک
دیوانه نیست. آیا دیو می‌تواند چشم
کوران را باز کند؟
۲۲ پس در اورشلیم، عید تجدید
شد و زمستان بود. ۲۳ و عیسی در معبد،
در رواق سلیمان راه می‌رفت. ۲۴ پس
یهودیان دور او را گرفته، بدو گفتند، تا
کی ما را در شک نگاه می‌داری؟ اگر تو
مسیح هستی، آشکارا به ما بگو.
۲۵ عیسی بدیشان جواب داد، من
به شما گفتم و ایمان نیاوردید. اعمالی که
به اسم پدر خود بجا می‌آورم، آنها برای
من شهادت می‌دهند. ۲۶ امّا شما ایمان
نمی‌آورید، زیرا از گوسفندان من نیستید،
چنانکه به شما گفتم. ۲۷ گوسفندان
من صدای مرا می‌شنوند و من آنها را
می‌شناسم و مرا پیروی می‌کنند. ۲۸ و
من به آنها حیات جاودانی می‌دهم، و تا
به ابد هلاک نخواهند شد، و هیچ‌کس
آنها را از دست من نخواهد گرفت.
۲۹ پدری که [آنها را] به من داد از همه
بزرگتر است، و کسی نمی‌تواند [آنها را]
از دست پدر من بگیرد. ۳۰ من و پدر
یک هستیم.

۳۱ آنگاه یهودیان باز سنگها برداشتند
تا او را سنگسار کنند. ۳۲ عیسی بدیشان
جواب داد، از جانب پدر خود بسیار
کارهای نیک به شما نمودم. به‌سبب
کدام یک از آنها مرا سنگسار می‌کنید؟
۳۳ یهودیان در جواب گفتند، به‌سبب
عمل نیک تو را سنگسار نمی‌کنیم، بلکه
به‌سبب کفر، زیرا تو انسان هستی و خود
را خدا می‌خوانی.
۳۴ عیسی در جواب ایشان گفت،
آیا در شریعت شما نوشته نشده است
که، من گفتم شما خدایان هستید؟
۳۵ پس اگر آنهایی را که کلام خدا
بدیشان نازل شد، خدایان خواند و
ممکن نیست که کتاب باطل شود،
۳۶ آیا کسی را که پدر تقدیس کرده،
به جهان فرستاد، بدو می‌گویید، کفر
می‌گویی، از آن سبب که گفتم، پسرِ
خدا هستم؟ ۳۷ اگر اعمال پدر خود
را بجا نمی‌آورم، به من ایمان میاورید.
۳۸ امّا چنانچه بجا می‌آورم، هرگاه به
من ایمان نمی‌آورید، به اعمال ایمان
آورید، تا بدانید و یقین کنید که پدر در
من است و من در او.
۳۹ پس دیگر باره خواستند او را
بگیرند، امّا از دستهای ایشان بیرون رفت.
۴۰ و باز به آن طرف اُردُن، جایی که اوّل
یحیی تعمید می‌داد رفت، و در آنجا
توقّف نمود. ۴۱ و بسیاری نزد او آمده،
گفتند که، یحیی هیچ معجزه ننمود، امّا
هر چه یحیی دربارهٔ این شخص گفت،
راست است. ۴۲ پس بسیاری در آنجا به
او ایمان آوردند.

زنده کردن ایلعازَر

۱۱ و شخصی ایلِعازَر نام، بیمار
بود، از اهل بیت‌عَنْیا که دهِ
مریم و خواهرش مَرتا بود. ۲ و مریم
آن است که خداوند را به عطر، تدهین
ساخت و پاهای او را به موی خود
خشکانید، که برادرش ایلِعازَر بیمار
بود. ۳ پس خواهرانش نزد او فرستاده،
گفتند، ای آقا، اینک آن که او را دوست
می‌داری مریض است. ۴ چون عیسی
این را شنید، گفت، این مرض تا به مرگ
نیست، بلکه برای جلال خدا، تا پسرِ خدا
از آن جلال یابد.
۵ و عیسی مَرتا و خواهرش و
ایلِعازَر را محبّت می‌نمود. ۶ پس چون
شنید که بیمار است، در جایی که بود
دو روز توقّف نمود. ۷ و بعد از آن به
شاگردان خود گفت، باز به یهودیّه برویم.
۸ شاگردان او را گفتند، ای معلّم، الآن
یهودیان می‌خواستند تو را سنگسار کنند؛
و آیا باز می‌خواهی بدانجا بروی؟
۹ عیسی جواب داد، آیا دوازده
ساعت در روز نیست؟ اگر کسی در روز
راه رود لغزش نمی‌خورد، زیرا که نور این
جهان را می‌بیند. ۱۰ امّا اگر کسی در
شب راه رود لغزش خورَد، زیرا که نور در
او نیست. ۱۱ این را گفت و بعد از آن به
ایشان فرمود، دوست ما ایلِعازَر در خواب
است. امّا می‌روم تا او را بیدار کنم.
۱۲ شاگردان او گفتند، ای آقا اگر
خوابیده است، شفا خواهد یافت. ۱۳ امّا
عیسی دربارهٔ مرگ او سخن گفت، و

ایشان گمان بردند که از آرامش خواب
می‌گوید. ۱۴ آنگاه عیسی بطور واضح
بدیشان گفت، ایلِعازَر مُرده است. ۱۵ و
برای شما خشنود هستم که در آنجا نبودم
تا ایمان آورید. امّا نزد او برویم. ۱۶ پس
توما، ملقّب به دوقلو، به هم شاگردان
خود گفت، ما نیز برویم تا با او بمیریم.
۱۷ پس چون عیسی آمد، یافت که
چهار روز است در قبر می‌باشد. ۱۸ و
بیت‌عَنْیا نزدیک اورشلیم بود، قریب
به پانزده تیر پرتاب*. ۱۹ و بسیاری از
یهودیان نزد مَرتا و مریم آمده بودند تا
بجهت برادرشان، ایشان را تسلّی دهند.
۲۰ و چون مَرتا شنید که عیسی می‌آید،
او را استقبال کرد. امّا مریم در خانه
نشسته ماند.
۲۱ پس مَرتا به عیسی گفت، ای آقا
اگر در اینجا بودی، برادر من نمی‌مرد.
۲۲ امّا الآن نیز می‌دانم که هر چه از خدا
بخواهی، خدا آن را به تو خواهد داد.
۲۳ عیسی بدو گفت، برادر تو خواهد
برخاست. ۲۴ مَرتا به وی گفت، می‌دانم
که در قیامت، روز بازپسین خواهد
برخاست. ۲۵ عیسی بدو گفت، من
قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان
آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد. ۲۶ و
هر که زنده بُوَد و به من ایمان آورد، تا به
ابد نخواهد مُرد. آیا این را باور می‌کنی؟
۲۷ او گفت، بلی، ای آقا، من ایمان دارم
که تویی مسیح، پسرِ خدا، که در جهان
می‌آید.
۲۸ و چون این را گفت، رفت و
خواهرِ خود مریم را در پنهانی خوانده،
گفت، استاد آمده است و تو را می‌خواند.
۲۹ او چون این را شنید، بزودی
برخاسته، نزد او آمد. ۳۰ و عیسی هنوز
وارد ده نشده بود، بلکه در جایی بود که
مَرتا او را ملاقات کرد. ۳۱ و یهودیانی که
در خانه با او بودند و او را تسلّی می‌دادند،
چون دیدند که مریم با عجله برخاسته، و
بیرون رفت، از پی او آمده، گفتند، به سر
قبر می‌رود تا در آنجا گریه کند.
۳۲ و مریم چون به جایی که عیسی
بود رسید، او را دیده، بر پاهای او افتاد
و بدو گفت، ای آقا اگر در اینجا بودی،
برادر من نمی‌مرد. ۳۳ عیسی چون او را
گریان دید و یهودیان را هم که با او آمده
بودند گریان یافت، در روح خود نالید و
مضطرب گشت. ۳۴ و گفت، او را کجا
گذارده‌اید؟ به او گفتند، خداوندا، بیا
و ببین.
۳۵ عیسی بگریست.
۳۶ آنگاه یهودیان گفتند، بنگرید
چقدر او را دوست می‌داشت! ۳۷ بعضی
از ایشان گفتند، آیا این شخص که چشمان
کور را باز کرد، نمی‌توانست امر کند که
این مرد نیز نمیرد؟
۳۸ پس عیسی باز در خود نالیده، نزد
قبر آمد. و آن غاری بود که سنگی بر سرش
گذارده بود. ۳۹ عیسی گفت، سنگ را
بردارید. مَرتا خواهرِ مرده بدو گفت، ای
آقا الآن متعفّن شده، زیرا که چهار روز
گذشته است. ۴۰ عیسی به وی گفت،
آیا به تو نگفتم، اگر ایمان بیاوری، جلال

* ۱۱ : ۱۸. یونانی اِستادیا، حدود به دویست متر. ۱۵ تیرپرتاب حدود به ۳ کیلومتر.

خدا را خواهی دید؟ ۴۱ پس سنگ را از
جایی که مرده گذاشته شده بود برداشتند.
عیسی چشمان خود را بالا کرده، گفت،
ای پدر، تو را شکر می‌کنم که سخن مرا
شنیدی. ۴۲ و من می‌دانستم که همیشه
سخن مرا می‌شنوی؛ امّا بجهت خاطر
این گروه که حاضرند گفتم، تا ایمان
بیاورند که تو مرا فرستادی. ۴۳ چون
این را گفت، به صدای بلند ندا کرد، ای
ایلِعازَر، بیرون بیا! ۴۴ و آن مرده با دست
و پای به کفن بسته بیرون آمد، و روی او
به دستمالی پیچیده بود. عیسی بدیشان
گفت، او را باز کنید و بگذارید برود.
۴۵ آنگاه بسیاری از یهودیان که
با مریم آمده بودند، چون آنچه عیسی
کرد دیدند، بدو ایمان آوردند. ۴۶ امّا
بعضی از ایشان نزد فریسیان رفتند و
ایشان را از کارهایی که عیسی کرده بود
آگاه ساختند.

توطئهٔ کاهنان و فریسیان بر علیه عیسی

۴۷ پس رؤسای کاهنان و فریسیان
شورا نموده، گفتند، چه کنیم زیرا که این
مرد، معجزات بسیار می‌نماید؟ ۴۸ اگر
او را چنین واگذاریم، همه به او ایمان
خواهند آورد و رومیان آمده، جا و قوم
ما را خواهند گرفت. ۴۹ یکی از ایشان،
قیافا نام، که در آن سال کاهن اعظم بود،
بدیشان گفت، شما هیچ نمی‌دانید، ۵۰ و
فکر نمی‌کنید که برای ما مفید است که
یک شخص در راه قوم بمیرد، تا تمامی
ملّت هلاک نگردند. ۵۱ و این را از خود
نگفت، بلکه چون در آن سال کاهن اعظم
بود، نبوّت کرد که می‌بایست عیسی در
راه آن ملّت بمیرد؛ ۵۲ و نه در راه آن
ملّت تنها، بلکه تا فرزندان خدا را که
پراکنده‌اند، در یکی جمع کند.
۵۳ و از همان روز شورا کردند که
او را بکشند. ۵۴ پس بعد از آن عیسی
در میان یهودیان آشکارا راه نمی‌رفت،
بلکه از آنجا روانه شد به مکانی نزدیک
بیابان، به شهری که اِفْرایِم نام داشت و با
شاگردان خود در آنجا توقّف نمود.
۵۵ و چون فِصَح یهود نزدیک
شد، بسیاری از مملکت قبل از فِصَح به
اورشلیم آمدند تا خود را پاک سازند.
۵۶ و در جستجوی عیسی می‌بودند، و
در معبد ایستاده، به یکدیگر می‌گفتند،
چه گمان می‌برید؟ آیا برای عید نمی‌آید؟
۵۷ امّا رؤسای کاهنان و فریسیان حکم
کرده بودند که، اگر کسی بداند که کجا
است اطّلاع دهد تا او را گرفتار سازند.

تدهین عیسی در بیت‌عَنیا

۱۲ پس شش روز قبل از عید
فِصَح، عیسی به بیت‌عَنْیا آمد،
جایی که ایلِعازَر مرده را از مردگان
برخیزانیده بود. ۲ و برای او در آنجا
شام حاضر کردند. و مَرتا خدمت
می‌کرد، و ایلِعازَر یکی از همنشینان با او
بود. ۳ آنگاه مریم رطلی* از عطر سنبل
خالص گرانبها گرفته، پاهای عیسی را
تدهین کرد و پاهای او را با مویهای

* ۱۲:۳. رطل: یونانی لیترا ــ واحد وزن، حدود ۳۴۰ گرم

خود خشک نمود، چنانکه خانه از بوی
عطر پر شد.
۴ پس یکی از شاگردان او، یعنی
یهودای اِسْخَریوطی، پسر شَمعون که
تسلیم‌کنندهٔ وی بود، گفت، ۵ برای چه
این عطر به سیصد دینار فروخته نشد، تا
به فقرا داده شود؟ ۶ و این را نه از آنرو
گفت که پروای فقرا می‌داشت، بلکه از
آنرو که دزد بود و کیف پول را داشت، و
از آنچه در آن انداخته می‌شد برمی‌داشت.
۷ عیسی گفت، او را واگذار، زیرا که
بجهت روز تدفین من این را نگاه داشته
است. ۸ زیرا که فقرا همیشه با شما
می‌باشند، امّا من همیشه با شما نیستم.
۹ پس جمعیتی بسیار از یهودیان چون
فهمیدند که عیسی در آنجا است آمدند،
نه تنها برای عیسی، بلکه تا ایلِعازَر را
نیز که از مردگان برخیزانیده بود ببینند.
۱۰ آنگاه رؤسای کاهنان شورا کردند که
ایلِعازَر را نیز بکشند. ۱۱ زیرا که بسیاری
از یهودیان به‌سبب او می‌رفتند و به عیسی
ایمان می‌آوردند.

ورود پیروزمندانهٔ عیسی به اورشلیم

۱۲ فردای آن روز چون گروه بسیاری
که برای عید آمده بودند، شنیدند که
عیسی به اورشلیم می‌آید، ۱۳ شاخه‌های
نخل را گرفته، به استقبال او بیرون آمدند
و ندا می‌کردند، هوشیعانا! مبارک باد
پادشاه اسرائیل، که به نام خداوند می‌آید.
۱۴ و عیسی کرّه الاغی یافته، بر
آن سوار شد چنانکه مکتوب است،
۱۵ که ای دختر صهیون مترس، اینک
پادشاه تو سوار بر کرّه الاغی می‌آید.
۱۶ و شاگردانش در ابتدا این چیزها را
نفهمیدند، امّا چون عیسی جلال یافت،
آنگاه به‌خاطر آوردند که این چیزها دربارهٔ
او مکتوب است و همچنان با او کرده
بودند.
۱۷ و گروهی که با او بودند شهادت
دادند که، ایلِعازَر را از قبر خوانده، او را از
مردگان برخیزانیده است. ۱۸ و بجهت
همین نیز آن گروه او را استقبال کردند،
زیرا شنیده بودند که آن معجزه را کرده
بود. ۱۹ پس فریسیان به یکدیگر گفتند،
نمی‌بینید که هیچ غالب نمی‌آیید؟ اینک
تمام عالم از پی او رفته‌اند!

پیشگویی عیسی از مصلوب شدن خود

۲۰ و از آن کسانی که در عید بجهت
عبادت آمده بودند، بعضی یونانی بودند.
۲۱ ایشان نزد فیلیُپس که از بیت‌صِیْدای
جلیل بود آمدند و سؤال کرده، گفتند،
ای آقا، می‌خواهیم عیسی را ببینیم.
۲۲ فیلیُپس آمد و به آندریاس گفت، و
آندریاس و فیلیُپس به عیسی گفتند.
۲۳ عیسی در جواب ایشان گفت،
ساعتی رسیده است که پسر انسان جلال
یابد. ۲۴ آمین، آمین، به شما می‌گویم،
اگر دانهٔ گندم که در زمین می‌افتد نمیرد،
تنها ماند، امّا اگر بمیرد ثمر بسیار آورد.
۲۵ کسی که جان خود را دوست دارد،
آن را هلاک خواهد کرد؛ و هر که در این
جهان جان خود را دشمن دارد، تا حیات

جاودانی آن را نگاه خواهد داشت. ۲۶ اگر
کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی بکند و
جایی که من می‌باشم آنجا خادم من نیز
خواهد بود؛ و هر که مرا خدمت کند پدر
او را احترام خواهد نمود. ۲۷ اینک جان
من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر،
مرا از این ساعت رهایی ده. امّا بجهت
همین امر تا این ساعت رسیده‌ام. ۲۸ ای
پدر، نام خود را جلال بده! ناگاه صدایی
از آسمان در رسید که، جلال دادم و باز
جلال خواهم داد.
۲۹ پس گروهی که حاضر بودند این
را شنیده، گفتند، رعد شد! و دیگران
گفتند، فرشته‌ای با او سخن گفت!
۳۰ عیسی در جواب گفت، این صدا
از برای من نیامد، بلکه به خاطر شما.
۳۱ اکنون داوری این جهان است و
اکنون رئیس این جهان بیرون افکنده
می‌شود. ۳۲ و من اگر از زمین برافراشته
شوم، همه را به‌سوی خود خواهم کشید.
۳۳ و این را گفت که اشاره بود به آنگونه
مرگی که می‌بایست بمیرد.
۳۴ پس همه به او جواب دادند، ما
از شریعت شنیده‌ایم، که مسیح تا به ابد
باقی می‌ماند. پس چگونه تو می‌گویی که
پسرِ انسان باید برافراشته شود؟ کیست
اینِ پسرِ انسان؟ ۳۵ آنگاه عیسی بدیشان
گفت، اَندک زمانی نور با شماست. پس
مادامی که نور با شماست، راه بروید تا
تاریکی شما را فرو نگیرد؛ و کسی که
در تاریکی راه می‌رود نمی‌داند به کجا
می‌رود. ۳۶ مادامی که نور با شماست
به نور ایمان آورید تا پسرانِ نور گردید.
عیسی چون این را بگفت، رفته خود را از
ایشان مخفی ساخت.
۳۷ و با اینکه پیش روی ایشان چنین
معجزات بسیار نموده بود، بدو ایمان
نیاوردند. ۳۸ تا کلامی که اِشَعْیای پیامبر
گفت به اتمام رسد، ای خداوند کیست که
خبر ما را باور کرد؟ و بازوی خداوند به
چه کسی آشکار گردید؟ ۳۹ و از آنجهت
نتوانستند ایمان آورند، زیرا که اِشَعْیا نیز
گفت، ۴۰ چشمان ایشان را کور کرد
و دلهای ایشان را سخت ساخت، تا
به چشمان خود نبینند و به دلهای خود
نفهمند، و برنگردند تا ایشان را شفا دهم.
۴۱ این کلام را اِشَعْیا گفت، وقتی که
جلال او را دید و دربارهٔ او سخن گفت.
۴۲ امّا با وجود این، بسیاری از
سرداران نیز بدو ایمان آوردند، امّا به‌سبب
فریسیان اقرار نکردند، که مبادا از کنیسه
بیرون شوند. ۴۳ زیرا که تحسین مردم را
بیشتر از تحسین خدا دوست می‌داشتند.
۴۴ آنگاه عیسی ندا کرده، گفت،
آنکه به من ایمان آورد، نه به من، بلکه
به آنکه مرا فرستاده است، ایمان آورده
است. ۴۵ و کسی که مرا دید فرستندهٔ مرا
دیده است. ۴۶ من نوری در جهان آمدم،
تا هر که به من ایمان آورد در تاریکی
نماند. ۴۷ و اگر کسی کلام مرا شنید و
ایمان نیاورد، من بر او داوری نمی‌کنم،
زیرا که نیامده‌ام تا جهان را داوری کنم،
بلکه تا جهان را نجات بخشم. ۴۸ هر که
مرا حقیر شمارد و کلام مرا قبول نکند،
کسی هست که در حقّ او داوری کند،
همان کلامی که گفتم در روز بازپسین بر

او داوری خواهد کرد. ۴۹ زیرا که من
از خود نگفتم، امّا پدری که مرا فرستاد،
به من فرمان داد که چه بگویم و به چه
چیز سخن گویم. ۵۰ و می‌دانم که فرمان
او حیات جاودانی است. پس آنچه من
می‌گویم چنانکه پدر به من گفته است،
سخن می‌گویم.

عیسی پاهای شاگردان را می‌شوید

۱۳ و قبل از عید فِصَح، چون
عیسی دانست که ساعت او
رسیده است تا از این جهان به جانب
پدر برود، کسان خود را که در این جهان
محبّت می‌نمود، ایشان را تا به آخر محبّت
نمود.
۲ و چون شام به پایان رسید و ابلیس
پیش از آن در دل یهودا پسر شَمعون
اِسْخَریوطی نهاده بود که او را تسلیم کند،
۳ عیسی با اینکه می‌دانست که پدر همه
چیز را به دست او داده است و از نزد
خدا آمده و به جانب خدا می‌رود، ۴ از
شام برخاست و جامهٔ خود را بیرون کرد
و دستمالی گرفته، به کمر بست. ۵ پس
آب در لگن ریخته، شروع کرد به شستن
پاهای شاگردان و خشکانیدن آنها با
دستمالی که بر کمر داشت.
۶ پس چون به شَمعون پِطرُس
رسید، او به وی گفت، ای آقا تو پاهای
مرا می‌شویی؟ ۷ عیسی در جواب وی
گفت، آنچه من می‌کنم الآن تو نمی‌دانی،
امّا بعد خواهی فهمید. ۸ پطرُس به او
گفت، پاهای مرا هرگز نخواهی شست.
عیسی او را جواب داد، اگر تو را نشویم
تو را با من سهمی نیست. ۹ شَمعون
پِطرُس بدو گفت، ای آقا نه پاهای مرا و
بس، بلکه دستها و سر مرا نیز. ۱۰ عیسی
بدو گفت، کسی که شسته شده نیازی
ندارد مگر به شستن پاها، بلکه تمام او
پاک است. و شما پاک هستید امّا نه همه.
۱۱ زیرا که تسلیم‌کنندهٔ خود را می‌دانست
و از این جهت گفت، همگی شما پاک
نیستید.
۱۲ و چون پاهای ایشان را شست،
لباس خود را گرفته، باز بنشست و بدیشان
گفت، آیا فهمیدید آنچه به شما کردم؟
۱۳ شما مرا استاد و آقا می‌خوانید و خوب
می‌گویید زیرا که چنین هستم. ۱۴ پس
اگر من که آقا و معلّم هستم، پاهای شما
را شستم، بر شما نیز واجب است که
پاهای یکدیگر را بشویید. ۱۵ زیرا به شما
نمونه‌ای دادم تا چنانکه من با شما کردم،
شما نیز بکنید. ۱۶ آمین، آمین، به شما
می‌گویم، غلام بزرگتر از آقای خود نیست
و نه فرستاده از فرستندهٔ خود. ۱۷ هرگاه
این را دانستید، خوشابه‌حال شما اگر آن
را به عمل آورید.
۱۸ دربارهٔ همهٔ شما نمی‌گویم؛ من
آنانی را که برگزیده‌ام می‌شناسم، امّا تا
کتاب برآورده شود، آنکه با من نان
می‌خورد، پاشنهٔ خود را بر من بلند کرده
است. ۱۹ الآن قبل از وقوع آن به شما
می‌گویم تا زمانی که واقع شود باور کنید
که من هستم. ۲۰ آمین، آمین، به شما
می‌گویم، هر که قبول کند کسی را که
می‌فرستم، مرا قبول کرده، و آنکه مرا قبول
کند، فرستندهٔ مرا قبول کرده باشد.

خیانتکار

۲۱ چون عیسی این را گفت، در روح
مضطرب گشت و شهادت داده، گفت،
آمین، آمین، به شما می‌گویم که، یکی از شما
مرا تسلیم خواهد کرد. ۲۲ پس شاگردان
به یکدیگر نگاه می‌کردند و حیران می‌بودند
که این را دربارهٔ که می‌گوید. ۲۳ و یکی
از شاگردان او بود که به آغوش عیسی
تکیه می‌زد و عیسی او را محبّت می‌نمود؛
۲۴ شَمعون پِطرُس بدو اشاره کرد که
بپرسد دربارهٔ که این را گفت. ۲۵ پس
او بر سینهٔ عیسی تکیه زده، بدو گفت،
خداوندا کدام است؟ ۲۶ عیسی جواب
داد، آن است که من لقمه را فرو برده، بدو
می‌دهم. پس لقمه را فرو برده، به یهودای
اِسْخَریوطی پسر شَمعون داد. ۲۷ بعد
از لقمه، شیطان در او داخل گشت. آنگاه
عیسی به وی گفت، آنچه می‌کنی، به زودی
بکن. ۲۸ امّا هیچ‌یک از آنهایی که نشسته
بودند این سخن را نفهمیدند که برای چه
بدو گفت. ۲۹ زیرا که بعضی گمان بردند
که چون کیف پول نزد یهودا بود، عیسی
وی را فرمود که، چیزهایی که ما برای عید
لازم داریم را بخر؛ یا آنکه چیزی به فقرا
بدهد. ۳۰ پس او لقمه را گرفته، بلافاصله
بیرون رفت و شب بود.

۳۱ چون بیرون رفت عیسی گفت،
اینک پسر انسان جلال یافت و خدا در
او جلال یافت. ۳۲ و اگر خدا در او
جلال یافت، هرآینه خدا او را در خود
جلال خواهد داد و به زودی او را جلال
خواهد داد.

۳۳ ای فرزندان، اندک زمانی دیگر
با شما هستم و مرا طلب خواهید کرد؛
و همچنان که به یهودیان گفتم، جایی
که می‌روم شما نمی‌توانید آمد، الآن نیز
به شما می‌گویم. ۳۴ به شما حکمی تازه
می‌دهم که یکدیگر را محبّت نمایید،
چنانکه من شما را محبّت نمودم تا شما
نیز یکدیگر را محبّت نمایید. ۳۵ با
همین همه خواهند فهمید که شاگرد
من هستید، اگر یکدیگر را محبّت داشته
باشید.

۳۶ شَمعون پِطرُس به وی گفت،
ای آقا کجا می‌روی؟ عیسی جواب
داد، جایی که می‌روم، الآن نمی‌توانی از
عقب من بیایی، امّا در آخر از عقب
من خواهی آمد. ۳۷ پِطرُس بدو گفت،
ای آقا برای چه الآن نَتوانم از عقب تو
بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم
نهاد. ۳۸ عیسی به او جواب داد، آیا
جان خود را در راه من می‌نهی؟ آمین
آمین به تو می‌گویم، خروس بانگ
نخواهد زد، تا تو سه بار مرا انکار
نکرده باشی.

راه و راستی و حیات

۱۴ دل شما مضطرب نشود؛ به
خدا ایمان آورید، به من نیز
ایمان آورید. ۲ در خانهٔ پدر من منزل
بسیار است وگرنه به شما می‌گفتم.
می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم.
۳ و اگر بروم و از برای شما مکانی
حاضر کنم، باز می‌آیم و شما را برداشته با
خود خواهم برد، تا جایی که من می‌باشم

شما نیز باشید. ۴ و جایی که من می‌روم
می‌دانید و راه را می‌دانید.
۵ توما بدو گفت، ای آقا نمی‌دانیم
کجا می‌روی. پس چگونه راه را می‌توانیم
بدانیم؟ ۶ عیسی بدو گفت، من راه
و راستی و حیات هستم. هیچ‌کس نزد
پدر جز به‌وسیلهٔ من نمی‌آید. ۷ اگر مرا
می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید؛
و بعد از این او را می‌شناسید و او را
دیده‌اید.
۸ فیلیپُس به وی گفت، ای آقا پدر
را به ما نشان ده که ما را کافی است.
۹ عیسی بدو گفت، ای فیلیپُس در این
مدّت با شما بوده‌ام، آیا مرا نشناخته‌ای؟
کسی که مرا دید، پدر را دیده است. پس
چگونه تو می‌گویی پدر را به ما نشان ده؟
۱۰ آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم
و پدر در من است؟ سخنانی که من به
شما می‌گویم از خود نمی‌گویم، امّا پدری
که در من ساکن است، او این اعمال را
می‌کند. ۱۱ مرا باور کنید که من در پدر
هستم و پدر در من است، وگرنه مرا
به‌سبب آن اعمال باور کنید.
۱۲ آمین، آمین، به شما می‌گویم، هر
که به من ایمان آورد، کارهایی را که من
می‌کنم او نیز خواهد کرد و بزرگتر از اینها
نیز خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر خود
می‌روم. ۱۳ و هر چیزی را که به اسم من
سؤال کنید بجا خواهم آورد، تا پدر در
پسر جلال یابد. ۱۴ اگر چیزی به اسم
من طلب کنید من آن را بجا خواهم آورد.
۱۵ اگر مرا دوست دارید، احکام مرا
نگاه دارید. ۱۶ و من از پدر سؤال می‌کنم
و تسلّی‌دهنده‌ای دیگر به شما عطا خواهد
کرد تا همیشه با شما بماند، ۱۷ یعنی
روح راستی که جهان نمی‌تواند او را قبول
کند زیرا که او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد و
امّا شما او را می‌شناسید، زیرا که با شما
می‌ماند و در شما خواهد بود. ۱۸ شما را
یتیم نمی‌گذارم نزد شما می‌آیم. ۱۹ بعد
از اندک زمانی جهان دیگر مرا نمی‌بیند
و امّا شما مرا می‌بینید و از این جهت
که من زنده‌ام، شما هم خواهید زیست.
۲۰ و در آن روز شما خواهید دانست که
من در پدر هستم و شما در من و من در
شما. ۲۱ هر که احکام مرا دارد و آنها
را حفظ کند، آن است که مرا دوست
می‌دارد؛ و آنکه مرا دوست می‌دارد، پدر
من او را دوست خواهد داشت و من او
را دوست خواهم داشت و خود را به او
ظاهر خواهم ساخت.
۲۲ یهودا، نه آن اِسْخَریوطی، به وی
گفت، ای آقا چگونه می‌خواهی خود را
به ما بنمایی و نه بر جهان؟ ۲۳ عیسی
در جواب او گفت، اگر کسی مرا دوست
بدارد، کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم
او را دوست خواهد داشت و به‌سوی او
آمده، نزد وی مسکن خواهیم گرفت.
۲۴ و آنکه مرا دوست نداشته باشد، کلام
مرا حفظ نمی‌کند؛ و کلامی که می‌شنوید
از من نیست بلکه از پدری است که مرا
فرستاد.
۲۵ این سخنان را به شما گفتم وقتی
که با شما بودم. ۲۶ امّا تسلّی‌دهنده
یعنی روح‌القدس که پدر او را به اسم من
می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم

خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما
خواهد آورد.
۲۷ آرامش برای شما می‌گذارم،
آرامش خود را به شما می‌دهم. نه چنانکه
جهان می‌دهد، من به شما می‌دهم. دل
شما مضطرب و هراسان نباشد.
۲۸ شنیده‌اید که من به شما گفتم،
می‌روم و نزد شما می‌آیم. اگر مرا
دوست می‌داشتید، خوشحال می‌گشتید
که گفتم، نزد پدر می‌روم، زیرا که پدر
بزرگتر از من است. ۲۹ و الآن قبل از
وقوع به شما گفتم تا وقتی که واقع گردد
ایمان آورید.
۳۰ بعد از این بسیار با شما نخواهم
گفت، زیرا که رئیس این جهان می‌آید
و در من چیزی ندارد. ۳۱ امّا تا جهان
بداند که پدر را دوست می‌دارم، چنانکه
پدر به من حکم کرد همانطور می‌کنم.
برخیزید از اینجا برویم.

تاک حقیقی و شاخه‌ها

۱۵ من تاک حقیقی هستم و
پدر من باغبان است. ۲ هر
شاخه‌ای در من که میوه نیاورد، آن را بر
می‌دارد و هر کدام میوه آورد آن را پاک
می‌کند تا بیشتر میوه آورد. ۳ اکنون شما
به‌سبب کلامی که به شما گفته‌ام پاک
هستید. ۴ در من بمانید و من در شما.
همچنانکه شاخه از خود نمی‌تواند میوه
آورد اگر در تاک نماند، همچنین شما
نیز اگر در من نمانید. ۵ من تاک هستم
و شما شاخه‌ها. آنکه در من می‌ماند و
من در او، میوهٔ بسیار می‌آورد زیرا که جدا
از من هیچ نمی‌توانید کرد. ۶ اگر کسی
در من نماند، مثل شاخه بیرون انداخته
می‌شود و می‌خشکد و آنها را جمع کرده،
در آتش می‌اندازند و سوخته می‌شود.
۷ اگر در من بمانید و کلام من در شما
بماند، آنچه خواهید بطلبید که برای شما
خواهد شد. ۸ جلال پدر من آشکارا
می‌شود به اینکه میوه بسیار بیاورید و
شاگرد من بشوید.
۹ همچنان که پدر مرا محبّت نمود،
من نیز شما را محبّت نمودم؛ در محبّت
من بمانید. ۱۰ اگر احکام مرا نگاه دارید،
در محبّت من خواهید ماند، چنانکه من
احکام پدر خود را نگاه داشته‌ام و در
محبّت او می‌مانم. ۱۱ این را به شما
گفتم تا خوشی من در شما باشد و شادی
شما کامل گردد.
۱۲ این است حکم من که یکدیگر را
محبّت نمایید، همچنان که شما را محبّت
نمودم. ۱۳ کسی محبّت بزرگتر از این
ندارد که جان خود را بجهت دوستان
خود بدهد. ۱۴ شما دوست من هستید،
اگر آنچه به شما حکم می‌کنم بجا آرید.
۱۵ دیگر شما را بنده نمی‌خوانم، زیرا که
بنده آنچه آقایش می‌کند نمی‌داند؛ امّا شما
را دوست خوانده‌ام زیرا که هرچه از پدر
شنیده‌ام به شما بیان کردم. ۱۶ شما مرا
برنگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و
شما را مقرّر کردم تا شما بروید و میوه
آورید و میوهٔ شما بماند، تا هر چه از پدر
به اسم من طلب کنید به شما عطا کند.
۱۷ به این چیزها شما را حکم می‌کنم تا
یکدیگر را محبّت نمایید.

نفرت دنیا از مسیح و پیروان او

۱۸ اگر جهان از شما نفرت دارد،
بدانید که قبل از شما از من نفرت داشته
است. ۱۹ اگر از جهان بودید، جهان
کسان خود را دوست می‌داشت. امّا
چونکه از جهان نیستید، بلکه من شما را
از جهان برگزیده‌ام، از این سبب جهان
با شما دشمنی می‌کند. ۲۰ به‌خاطر آرید
کلامی را که به شما گفتم، غلام بزرگتر
از آقای خود نیست. اگر مرا آزار دادند،
شما را نیز آزار خواهند داد؛ اگر کلام
مرا نگاه داشتند، کلام شما را هم نگاه
خواهند داشت. ۲۱ امّا به خاطر اسم من
همهٔ این کارها را به شما خواهند کرد،
زیرا که فرستندهٔ مرا نمی‌شناسند. ۲۲ اگر
نیامده و با ایشان سخن نگفته بودم، گناه
نمی‌داشتند؛ و امّا الآن عذری برای گناه
خود ندارند. ۲۳ هر که از من نفرت
دارد، پدر مرا نیز نفرت دارد. ۲۴ و اگر
در میان ایشان کارهایی نکرده بودم که
غیر از من کسی هرگز نکرده بود، گناه
نمی‌داشتند. امّا اکنون دیدند و دشمن
داشتند مرا و پدر مرا نیز. ۲۵ بلکه تا
برآورده شود کلامی که در شریعت ایشان
مکتوب است که، مرا بی‌سبب نفرت
داشتند.

۲۶ امّا چون تسلّی‌دهنده که او را از
جانب پدر نزد شما می‌فرستم آید، یعنی
روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او
بر من شهادت خواهد داد. ۲۷ و شما نیز
شهادت خواهید داد، زیرا که از ابتدا با
من بوده‌اید.

وعدهٔ روح‌القدس

۱۶ این را به شما گفتم تا لغزش
نخورید. ۲ شما را از کنیسه‌ها
بیرون خواهند نمود؛ بلکه ساعتی می‌آید
که هر که شما را بکشد، گمان می‌برد که
خدا را خدمت می‌کند. ۳ و این کارها را
با شما خواهند کرد، بجهت آنکه نه پدر
را شناخته‌اند و نه مرا. ۴ امّا این را به شما
گفتم تا وقتی که آن ساعت آید به‌خاطر
آورید که من به شما گفتم. و این را از اوّل
به شما نگفتم، زیرا که با شما بودم.
۵ امّا الآن نزد فرستندهٔ خود می‌روم
و کسی از شما از من نمی‌پرسد، به کجا
می‌روی؟ ۶ امّا چون این را به شما
گفتم، دل شما از غم پر شده است.
۷ و من به شما راست می‌گویم که رفتن
من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم
تسلّی‌دهنده نزد شما نخواهد آمد . امّا اگر
بروم او را نزد شما می‌فرستم. ۸ و چون
او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری
محکوم خواهد نمود: ۹ از گناه، زیرا که
به من ایمان نمی‌آورند؛ ۱۰ از عدالت، از
آن سبب که نزد پدر خود می‌روم و دیگر
مرا نخواهید دید؛ ۱۱ و از داوری، از آنرو
که بر رئیس این جهان حکم شده است.
۱۲ و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم
به شما بگویم، امّا الآن طاقت تحمل
آنها را ندارید. ۱۳ امّا چون او یعنی
روح راستی آید، شما را به تمامی راستی
هدایت خواهد کرد، زیرا که از خود سخن
نخواهد گفت، بلکه به آنچه شنیده است
سخن خواهد گفت، و از امور آینده به

شما خبر خواهد داد. ۱۴ او مرا جلال
خواهد داد، زیرا که آنچه را از آن من
است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد
داد. ۱۵ هر چه از آنِ پدر است، از آنِ من
است. از این جهت گفتم که از آنچه آنِ من
است، می‌گیرد و به شما خبر خواهد داد.
۱۶ بعد از اندکی مرا نخواهید دید
و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید، زیرا
که نزد پدر می‌روم. ۱۷ آنگاه بعضی
از شاگردانش به یکدیگر گفتند، این
چه چیزی است که به ما می‌گوید که،
اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی
باز مرا خواهید دید، و زیرا که نزد پدر
می‌روم؟ ۱۸ پس گفتند، چه چیز است
این اندک زمانی که می‌گوید؟ نمی‌دانیم
چه می‌گوید.
۱۹ عیسی چون دانست که می‌خواهند
از او سؤال کنند، بدیشان گفت، آیا در میان
خود از این سؤال می‌کنید که گفتم، اندکی
دیگر مرا نخواهید دید، پس بعد از اندکی
باز مرا خواهید دید؟ ۲۰ آمین، آمین،
به شما می‌گویم که، شما گریه و زاری
خواهید کرد و جهان شادی خواهد نمود.
شما غمگین می‌شوید، امّا غم شما به
شادی مبدل خواهد شد. ۲۱ زن در حین
زاییدن غمگین می‌شود، زیرا که ساعت
او رسیده است. امّا چون طفل را زایید،
آن زحمت را دیگر یاد نمی‌آورد، به‌سبب
شادی از اینکه انسانی در جهان تولد
یافت. ۲۲ پس شما همچنین الآن غمگین
می‌باشید، امّا باز شما را خواهم دید و دل
شما شادمان خواهد گشت و هیچ‌کس آن
شادی را از شما نخواهد گرفت. ۲۳ و
در آن روز چیزی از من سؤال نخواهید
کرد. آمین، آمین، به شما می‌گویم که، هر
آنچه از پدر به اسم من طلب کنید، به شما
عطا خواهد کرد. ۲۴ تا کنون به اسم من
چیزی نخواسته‌اید، بخواهید تا بیابید و
شادی شما کامل گردد.

تشویق دعا

۲۵ این چیزها را با مثلها به شما
گفتم، امّا ساعتی می‌آید که دیگر با مثلها
به شما حرف نمی‌زنم، بلکه از پدر به
شما آشکارا خبر خواهم داد. ۲۶ در آن
روز به اسم من درخواست خواهید کرد
و به شما نمی‌گویم که من بجهت شما از
پدر خواهم خواست، ۲۷ زیرا خود پدر
شما را دوست می‌دارد، چونکه شما مرا
دوست داشتید و ایمان آوردید که من
از نزد خدا بیرون آمدم. ۲۸ از نزد پدر
بیرون آمدم و در جهان وارد شدم، و باز
جهان را گذارده، نزد پدر می‌روم.
۲۹ شاگردانش بدو گفتند، هان!
اکنون بطور واضح سخن می‌گویی و هیچ
مثل نمی‌گویی. ۳۰ الآن دانستیم که همه
چیز را می‌دانی و لازم نیست که کسی
از تو بپرسد. بدین جهت باور می‌کنیم
که از خدا بیرون آمدی. ۳۱ عیسی به
ایشان جواب داد، آیا الآن باور می‌کنید؟
۳۲ اینک ساعتی می‌آید، بلکه الآن آمده
است، که پراکنده خواهید شد هریکی به
نزد کسان خود و مرا تنها خواهید گذارد.
امّا تنها نیستم زیرا که پدر با من است.
۳۳ بدین چیزها با شما سخن گفتم تا در
من آرامش داشته باشید. در جهان برای

شما زحمت خواهد شد. امّا قوی دل
باشید، من بر جهان غالب شده‌ام.

دعای عیسی برای مردم خود

۱۷ عیسی چون این را گفت،
چشمان خود را به طرف
آسمان بلند کرده، گفت، ای پدر ساعت
رسیده است. پسر خود را جلال بده تا
پسرت نیز تو را جلال دهد. ۲ همچنان
که او را بر هر بشری قدرت داده‌ای تا
هر چه بدو داده‌ای به آنها حیات جاودانی
بخشد. ۳ و حیات جاودانی این است،
که تو را خدای یکتای حقیقی، و عیسی
مسیح را که فرستادی بشناسند. ۴ من بر
روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که
به من سپردی تا بکنم، به کمال رسانیدم.
۵ و الآن تو ای پدر، مرا نزد خود جلال
ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش
جهان نزد تو داشتم.
۶ اسم تو را به آن مردمانی که از
جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم. از
آنِ تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام
تو را نگاه داشتند. ۷ و الآن دانستند آنچه
به من داده‌ای از نزد تو می‌باشد. ۸ زیرا
کلامی را که به من سپردی، بدیشان
سپردم و ایشان قبول کردند و از روی
یقین دانستند که از نزد تو بیرون آمدم و
ایمان آوردند که تو مرا فرستادی.
۹ من برای اینها درخواست می‌کنم
و برای جهان درخواست نمی‌کنم، بلکه
از برای کسانی که به من داده‌ای، زیرا
که از آن تو می‌باشند. ۱۰ و آنچه از
آنِ من است، از آنِ تو است و آنچه از
آنِ تو است، از آنِ من است؛ و در آنها
جلال یافته‌ام. ۱۱ بعد از این در جهان
نیستم، امّا اینها در جهان هستند و من نزد
تو می‌آیم. ای پدر قدّوس اینها را که به
من داده‌ای، به اسم خود نگاه دار تا یکی
باشند، چنانکه ما هستیم. ۱۲ تا زمانی که
با ایشان در جهان بودم، من ایشان را به
اسم تو نگاه داشتم، و هر کس را که به
من داده‌ای حفظ نمودم که یکی از ایشان
هلاک نشد، مگر پسر هلاکت، تا کتاب
برآورده شود.
۱۳ و امّا الآن نزد تو می‌آیم. و این
را در جهان می‌گویم تا شادی مرا در خود
کامل داشته باشند. ۱۴ من کلام تو را
به ایشان دادم و جهان ایشان را دشمن
داشت، زیرا که از جهان نیستند، همچنان
که من نیز از جهان نیستم. ۱۵ خواهش
نمی‌کنم که ایشان را از جهان ببری،
بلکه تا ایشان را از شریر نگاه داری.
۱۶ ایشان از جهان نیستند چنانکه من از
جهان نمی‌باشم. ۱۷ ایشان را به راستی
خود تقدیس نما. کلام تو راستی است.
۱۸ همچنان که مرا در جهان فرستادی،
من نیز ایشان را در جهان فرستادم. ۱۹ و
بجهت ایشان من خود را تقدیس می‌کنم
تا ایشان نیز در راستی، تقدیس کرده
شوند.
۲۰ و نه فقط برای اینها درخواست
می‌کنم، بلکه برای آنها نیز که به‌وسیلهٔ
کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد.
۲۱ تا همه یک گردند چنانکه تو ای پدر،
در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز
در ما یک باشند، تا جهان ایمان آورد که

تو مرا فرستادی. ۲۲ و من جلالی را که
به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند
چنانکه ما یک هستیم. ۲۳ من در ایشان
و تو در من، تا در یکی کامل گردند و تا
جهان بداند که تو مرا فرستادی، و ایشان
را محبّت نمودی چنانکه مرا محبّت
نمودی.
۲۴ ای پدر، می‌خواهم آنانی که به
من داده‌ای با من باشند، در جایی که من
می‌باشم، تا جلال مرا که به من داده‌ای
ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان
محبّت نمودی.
۲۵ ای پدر عادل، جهان تو را
نشناخت، امّا من تو را شناختم؛ و اینها
شناخته‌اند که تو مرا فرستادی. ۲۶ و
اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم
شناسانید تا آن محبّتی که به من نموده‌ای
در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم.

۱۸ چون عیسی این را گفت، با
شاگردان خود به آن طرف درّهٔ
قِدْرون رفت و در آنجا باغی بود که با
شاگردان خود به آن داخل شد.
۲ و یهودا که تسلیم‌کنندهٔ وی بود،
آن مکان را می‌دانست، چونکه عیسی در
آنجا با شاگردان خود بارها جمع شده
بود. ۳ پس یهودا دسته‌ای از سربازان و
مأموران از نزد رؤسای کاهنان و فریسیان
برداشته، با چراغها و مشعلها و اسلحه
به آنجا آمد.
۴ آنگاه عیسی با اینکه آگاه بود از
آنچه می‌بایست بر او واقع شود، بیرون
آمده، به ایشان گفت، که را می‌جویید؟
۵ به او جواب دادند، عیسی ناصری
را! عیسی بدیشان گفت، من هستم! و
یهودا که تسلیم‌کنندهٔ او بود نیز با ایشان
ایستاده بود. ۶ پس چون بدیشان گفت،
من هستم، برگشته، بر زمین افتادند. ۷ او
باز از ایشان سؤال کرد، که را می‌جویید؟
گفتند، عیسی ناصری را! ۸ عیسی
جواب داد، به شما گفتم من هستم!
پس اگر مرا می‌خواهید، اینها را بگذارید
بروند! ۹ تا آن سخنی که گفته بود برآورده
گردد که، از آنانی که به من داده‌ای یکی را
گم نکرده‌ام.
۱۰ آنگاه شَمعون پطرُس شمشیری
را که داشت کشیده، به غلام کاهن اعظم
که ملوک نام داشت زده، گوش راستش را
برید. ۱۱ عیسی به پطرُس گفت، شمشیر
خود را غلاف کن! آیا جامی را که پدر به
من داده است ننوشم؟

عیسی در حضور کاهن اعظم و انکار پطرس

۱۲ آنگاه سربازان و سرتیپان و
خادمان یهود، عیسی را گرفته، او را
بستند. ۱۳ و اوّل او را نزد حنا، پدر
زن قیافا که در همان سال کاهن اعظم
بود، آوردند. ۱۴ و قیافا همان بود که به
یهودیان اشاره کرده بود که بهتر است یک
شخص در راه قوم بمیرد.
۱۵ امّا شَمعون پطرُس و شاگردی
دیگر از پی عیسی روانه شدند، و چون
آن شاگرد نزد کاهن اعظم معروف بود،
با عیسی داخل خانهٔ کاهن اعظم شد.
۱۶ امّا پِطرُس بیرون در ایستاده بود. پس

آن شاگرد دیگر که آشنای کاهن اعظم
بود، بیرون آمده، با دربان گفتگو کرد و
پِطرُس را به اندرون برد. ۱۷ آنگاه آن
کنیزی که دربان بود، به پِطرُس گفت، آیا
تو نیز از شاگردان این شخص نیستی؟
گفت، نیستم! ۱۸ و خادمان و مأموران
آتش افروخته، ایستاده بودند و خود را
گرم می‌کردند چونکه هوا سرد بود؛ و
پِطرُس نیز با ایشان خود را گرم می‌کرد.
۱۹ پس کاهن اعظم از عیسی دربارهٔ
شاگردان و تعلیم او پرسید. ۲۰ عیسی
به او جواب داد که، من به جهان آشکارا
سخن گفته‌ام. من هر وقت در کنیسه و
در معبد، جایی که همهٔ یهودیان پیوسته
جمع می‌شدند، تعلیم می‌دادم و در پنهانی
چیزی نگفته‌ام! ۲۱ چرا از من سؤال
می‌کنی؟ از کسانی که شنیده‌اند بپرس
که چه چیز بدیشان گفتم! اینک ایشان
می‌دانند آنچه من گفتم!
۲۲ و چون این را گفت، یکی از
مأموران که در آنجا ایستاده بود، سیلی بر
عیسی زده، گفت، آیا به کاهن اعظم چنین
جواب می‌دهی؟ ۲۳ عیسی بدو جواب
داد، اگر بد گفتم، به بدی شهادت ده؛ و
اگر خوب، برای چه مرا می‌زنی؟
۲۴ پس حَنّا او را بسته، به نزد قیافا
کاهن اعظم فرستاد.
۲۵ و شَمعون پِطرُس ایستاده، خود را
گرم می‌کرد. بعضی بدو گفتند، آیا تو نیز از
شاگردان او نیستی؟ او انکار کرده، گفت،
نیستم! ۲۶ پس یکی از غلامان کاهن
اعظم که از خویشان آن کس بود که پِطرُس
گوشش را بریده بود، گفت، مگر من تو را
با او در باغ ندیدم؟ ۲۷ پِطرُس باز انکار
کرد و بی‌درنگ خروس بانَگ زد.

عیسی در حضور پیلاطُس

۲۸ بعد عیسی را از نزد قیافا به کاخ
دادگستری آوردند. و صبح بود، و ایشان
داخل کاخ دادگستری نشدند تا آنکه آلوده
نشوند، بلکه تا فِصَح را بخورند. ۲۹ پس
پیلاطُس به نزد ایشان بیرون آمده، گفت،
چه اتهامی بر این شخص دارید؟ ۳۰ در
جواب او گفتند، اگر او بدکار نمی‌بود، او
را به تو تسلیم نمی‌کردیم. ۳۱ پیلاطُس
بدیشان گفت، شما او را بگیرید و موافق
شریعت خود بر او حکم نمایید. یهودیان
به وی گفتند، ما اجازه نداریم که کسی را
بکشیم. ۳۲ تا سخن عیسی برآورده گردد
که گفته بود، اشاره به آن نوع مرگی که
باید بمیرد.
۳۳ پس پیلاطُس باز داخل کاخ
دادگستری شد و عیسی را طلبیده، به
او گفت، آیا تو پادشاه یهود هستی؟
۳۴ عیسی به او جواب داد، آیا تو این را
از خود می‌گویی یا دیگران دربارهٔ من به تو
گفتند؟ ۳۵ پیلاطُس جواب داد، مگر من
یهودی هستم؟ ملّت تو و رؤسای کاهنان
تو را به من تسلیم کردند. چه کرده‌ای؟
۳۶ عیسی جواب داد که، پادشاهی من از
این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این
جهان می‌بود، خادمان من می‌جنگیدند
تا به یهودیان تسلیم نشوم. امّا اکنون
پادشاهی من از این جهان نیست.
۳۷ پیلاطُس به او گفت، مگر تو
پادشاه هستی؟ عیسی جواب داد، تو

می‌گویی که من پادشاه هستم. از این
جهت من متولد شدم و بجهت این در
جهان آمدم تا به حقیقت شهادت دهم،
و هر که از حقیقت است سخن مرا
می‌شنود. ۳۸ پیلاطُس به او گفت،
حقیقت چیست؟ و چون این را بگفت،
باز به نزد یهودیان بیرون شده، به ایشان
گفت، من در این شخص هیچ عیبی
نیافتم. ۳۹ و قانون شما این است که در
عید فِصَح برای شما یک نفر را آزاد کنم.
پس آیا می‌خواهید برای شما پادشاه یهود
را آزاد کنم؟ ۴۰ باز همه فریاد برآورده،
گفتند، او را نه، بلکه بَرْاَبّا را. و این بَرْاَبّا
دزد بود.

مصلوب شدن، مرگ و دفن عیسی

۱۹ پس پیلاطُس عیسی را گرفته،
تازیانه زد. ۲ و سربازان تاجی
از خار بافته بر سرش گذاردند و جامهٔ
ارغوانی بدو پوشانیدند ۳ و می‌گفتند،
سلام ای پادشاه یهود! و سیلی بدو
می‌زدند.
۴ باز پیلاطُس بیرون آمده، به ایشان
گفت، اینک او را نزد شما بیرون آوردم تا
بدانید که در او هیچ عیبی نیافتم. ۵ آنگاه
عیسی با تاجی از خار و لباس ارغوانی
بیرون آمد. پیلاطُس بدیشان گفت، اینک
آن انسان.
۶ و چون رؤسای کاهنان و مأموران
او را دیدند، فریاد برآورده، گفتند، صلیبش
کن! صلیبش کن! پیلاطُس بدیشان گفت،
شما او را گرفته، مصلوبش سازید، زیرا
که من در او عیبی نیافتم. ۷ یهودیان
بدو جواب دادند که، ما شریعتی داریم
و موافق شریعت ما واجب است که
بمیرد، زیرا خود را پسرِ خدا ساخته
است. ۸ پس چون پیلاطُس این را شنید،
ترسش بیشتر شد. ۹ باز داخل کاخ
دادگستری شده، به عیسی گفت، تو از
کجایی؟ امّا عیسی بدو هیچ جواب نداد.
۱۰ پیلاطُس بدو گفت، آیا به من سخن
نمی‌گویی؟ نمی‌دانی که قدرت دارم تو را
بر صلیب کنم و قدرت دارم آزادت نمایم؟
۱۱ عیسی جواب داد، هیچ قدرت بر من
نمی‌داشتی اگر از بالا به تو داده نمی‌شد.
و از این جهت آن کس که مرا به تو تسلیم
کرد، گناه بزرگتری دارد.
۱۲ و از آن وقت پیلاطُس خواست او
را آزاد نماید، امّا یهودیان فریاد برآورده،
می‌گفتند که، اگر این شخص را رها کنی،
دوست قیصر نیستی. هر که خود را پادشاه
سازد، برخلاف قیصر سخن گوید.
۱۳ پس چون پیلاطُس این را شنید،
عیسی را بیرون آورده، بر مسند حکومت،
در مکانی که به سنگفرش و به عبرانی
جَبّاتا گفته می‌شد، نشست. ۱۴ و وقت
تهیهٔ فِصَح و حدود ساعت ششم بود.
پس به یهودیان گفت، اینک پادشاه شما.
۱۵ ایشان فریاد زدند، او را بردار، بردار!
صلیبش کن! پیلاطُس به ایشان گفت،
آیا پادشاه شما را مصلوب کنم؟ رؤسای
کاهنان جواب دادند که، غیر از قیصر
پادشاهی نداریم! ۱۶ آنگاه او را بدیشان
تسلیم کرد تا مصلوب شود. پس عیسی را
گرفتند و بردند.
۱۷ و صلیب خود را برداشته، بیرون

رفت به مکانی که به جمجمه معروف بود
و به عبرانی آن را جُلجُتا می‌گفتند. ۱۸ او
را در آنجا صلیب نمودند و دو نفر دیگر
را از این طرف و آن طرف و عیسی را
در میان.
۱۹ و پیلاطُس تقصیرنامه‌ای نوشته،
بر صلیب گذارد؛ و نوشته این بود، عیسی
ناصری پادشاه یهود. ۲۰ و این تقصیر
نامه را بسیاری از یهود خواندند، زیرا آن
مکانی که عیسی را صلیب کردند، نزدیک
شهر بود و آن را به زبان عبرانی و یونانی
و لاتینی نوشته بودند. ۲۱ پس رؤسای
کاهنان یهود به پیلاطُس گفتند، منویس
پادشاه یهود، بلکه که او گفت منم پادشاه
یهود. ۲۲ پیلاطُس جواب داد، آنچه
نوشتم، نوشتم.
۲۳ پس سربازان چون عیسی را
صلیب کردند،جامه‌های او را برداشته،
چهار قسمت کردند، هر سپاهی را یک
قسمت؛ و پیراهن را نیز، امّا پیراهن درز
نداشت، بلکه تماماً از بالا بافته شده بود.
۲۴ پس به یکدیگر گفتند، این را پاره
نکنیم، بلکه قرعه بر آن بیندازیم تا از آنِ که
شود. تا برآورده گردد کتاب که می‌گوید،
در میان خود جامه‌های مرا تقسیم کردند
و بر لباس من قرعه افکندند. پس سربازان
چنین کردند.
۲۵ و پای صلیب عیسی، مادر او
و خواهر مادرش، مریم زن کِلوپا و مریم
مَجْدَلیّه ایستاده بودند. ۲۶ چون عیسی
مادر خود را با آن شاگردی که دوست
می‌داشت ایستاده دید، به مادر خود گفت،
ای زن، اینک پسر تو. ۲۷ و به آن شاگرد
گفت، اینک مادر تو. و در همان ساعت
آن شاگرد او را به خانه خود برد.
۲۸ و بعد چون عیسی می‌دانست که
همه چیز به انجام رسیده است تا کتاب
برآورده شود، گفت، تشنه‌ام. ۲۹ و در
آنجا ظرفی پر از سرکه گذارده بود. پس
اسفنجی را از سرکه پر ساخته، و بر زوفا
گذارده، نزدیک دهان او بردند. ۳۰ چون
عیسی سرکه را گرفت، گفت، تمام شد. و
سر خود را پایین آورده، جان بداد.
۳۱ پس یهودیان تا بدنها در روز
سَبَّت بر صلیب نماند، چونکه روز
تهیه بود و آن سَبَّت، روز بزرگ بود،
از پیلاطُس درخواست کردند که ساق
پاهای ایشان را بشکنند و پایین بیاورند.
۳۲ آنگاه سربازان آمدند و ساقهای آن
اوّل و دیگری را که با او صلیب شده
بودند، شکستند.
۳۳ امّا چون نزد عیسی آمدند و
دیدند که پیش از آن مرده است، ساقهای
او را نشکستند. ۳۴ امّا یکی از سربازان
به پهلوی او نیزه‌ای زد که بلافاصله خون
و آب بیرون آمد. ۳۵ و آن کسی که دید
شهادت داد و شهادت او راست است و
او می‌داند که راست می‌گوید تا شما نیز
ایمان آورید. ۳۶ زیرا که این واقع شد تا
کتاب برآورده شود که می‌گوید، استخوانی
از او شکسته نخواهد شد. ۳۷ و باز
کتاب دیگر می‌گوید، آن کسی را که نیزه
زدند خواهند نگریست.
۳۸ و بعد از این، یوسف که از اهل
رامه و شاگرد عیسی بود، امّا مخفیانه
به علّت ترس از یهودیان، از پیلاطُس

خواهش کرد که جسد عیسی را بردارد.
پیلاطُس اجازه داد. پس آمده، بدن عیسی
را برداشت. ۳۹ و نیقودیموس نیز که اوّل
در شب نزد عیسی آمده بود، مُرّ مخلوط
با عود نزدیک به صد رطل* با خود آورد.
۴۰ آنگاه بدن عیسی را برداشته، در
پارچه‌های کتانی با مواد خوشبو به رسم
دفن یهود پیچیدند.
۴۱ و در مکانی که مصلوب شد
باغی بود و در باغ، قبر تازه‌ای که هرگز
هیچ‌کس در آن دفن نشده بود. ۴۲ پس
به‌سبب تهیهٔ یهود، عیسی را در آنجا
گذاردند، چونکه آن قبر نزدیک بود.

رستاخیز عیسی مسیح

۲۰ بامدادان در اوّلین روز هفته،
وقتی که هنوز تاریک بود، مریم
مَجْدَلیّه به سر قبر آمد و دید که سنگ از
قبر برداشته شده است. ۲ پس دوان دوان
نزد شَمعون پِطرُس و آن شاگرد دیگر که
عیسی او را دوست می‌داشت آمده، به
ایشان گفت، خداوند را از قبر برده‌اند و
نمی‌دانیم او را کجا گذارده‌اند.
۳ آنگاه پِطرُس و آن شاگرد دیگر
بیرون آمده، به جانب قبر رفتند. ۴ و
هر دو با هم می‌دویدند، امّا آن شاگرد
دیگر از پِطرُس پیش افتاده، اوّل به قبر
رسید، ۵ و خم شده، پارچه‌های کتانی
را گذاشته دید، امّا داخل نشد. ۶ بعد
شَمعون پِطرُس نیز از پی او آمد و داخل
قبر گشته، پارچه‌های کتانی را گذاشته
دید، ۷ و دستمالی را که بر سر او بود،
با پارچه‌های کتانی گذاشته نبود، بلکه
جداگانه در جایی تا شده. ۸ پس آن
شاگرد دیگر که اوّل به سر قبر آمده بود
نیز داخل شده، دید و ایمان آورد. ۹ زیرا
هنوز کتاب را نفهمیده بودند که او باید از
مردگان برخیزد. ۱۰ پس آن دو شاگرد به
مکان خود برگشتند.
۱۱ امّا مریم بیرون قبر، گریان
ایستاده بود و چون می‌گریست به‌سوی قبر
خم شده، ۱۲ دو فرشته را که لباس سفید
در بر داشتند، یکی در جای سر و دیگری
در جای پاها، در جایی که بدن عیسی
گذارده بود، نشسته دید. ۱۳ ایشان بدو
گفتند، ای زن برای چه گریانی؟ بدیشان
گفت، خداوندِ مرا برده‌اند و نمی‌دانم او
را کجا گذارده‌اند.
۱۴ چون این را گفت، به عقب
رفته، عیسی را ایستاده دید، امّا نشناخت
که عیسی است. ۱۵ عیسی بدو گفت،
ای زن برای چه گریانی؟ که را می‌طلبی؟
چون او گمان کرد که باغبان است، بدو
گفت، ای آقا اگر تو او را برداشته‌ای، به
من بگو او را کجا گذارده‌ای تا من او را
بردارم. ۱۶ عیسی بدو گفت، ای مریم! او
برگشته، گفت، رَبّونی (یعنی، ای معلّم).
۱۷ عیسی بدو گفت، مرا لمس مکن،
زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته‌ام. امّا
نزد برادران من رفته، به ایشان بگو که
نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود
و خدای شما می‌روم. ۱۸ مریم مَجْدَلیّه
آمده، شاگردان را خبر داد که او خداوند
را دیده بود، و آنکه وی به او چنین گفت.

* ۱۹ : ۳۹. رطل: یونانی لیترا ــ واحد وزن، حدود ۳۴۰ گرم. صد رطل حدود ۳۴ کیلوگرم.

۱۹ و در شامگاه همان روز که اوّلین
روز هفته بود، هنگامی که درها بسته بود،
جایی که شاگردان به‌سبب ترس یهودیان
جمع بودند، ناگاه عیسی آمده، در میان
ایستاد و بدیشان گفت، سلام بر شما باد!
۲۰ و چون این را گفت، دستها و پهلوی
خود را به ایشان نشان داد و شاگردان
چون خداوند را دیدند، شاد گشتند.
۲۱ باز عیسی به ایشان گفت، سلام
بر شما باد. چنانکه پدر مرا فرستاد،
من نیز شما را می‌فرستم. ۲۲ و چون
این را گفت، دمید و به ایشان گفت،
روح‌القدس را بیابید. ۲۳ گناهان آنهایی
را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد و
آنانی را که بستید، بسته شد.
۲۴ امّا توما، یکی از آن دوازده، که
دوقلو خوانده می‌شد، وقتی که عیسی آمد
با ایشان نبود. ۲۵ پس شاگردان دیگر
بدو گفتند، خداوند را دیده‌ایم. بدیشان
گفت، تا در دو دستش جای میخها را
نبینم و انگشت خود را در جای میخها
نگذارم و دست خود را بر پهلویش ننهم،
ایمان نخواهم آورد.
۲۶ و بعد از هشت روز باز شاگردان
با توما در خانه‌ای جمع بودند، و درها
بسته بود، که ناگاه عیسی آمد و در میان
ایستاده، گفت، سلام بر شما باد! ۲۷ پس
به توما گفت، انگشت خود را به اینجا
بیاور و دستهای مرا ببین، و دست خود
را بیاور و بر پهلوی من بگذار، و بی‌ایمان
مباش، بلکه ایمان داشته باش. ۲۸ توما
در جواب وی گفت، ای خداوند من و
ای خدای من. ۲۹ عیسی گفت، ای توما،
بعد از دیدنم ایمان آوردی؟ خوشابه‌حال
آنهایی که ندیده ایمان آورند.
۳۰ و عیسی معجزات بسیارِ دیگر
نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته
نشد. ۳۱ امّا این قدر نوشته شد تا ایمان
آورید که عیسی، مسیح و پسرِ خدا است
و تا ایمان آورده، به اسم او حیات یابید.

۲۱

بعد از آن عیسی باز خود را در
کنار دریای طِبریه، به شاگردان
ظاهر ساخت و اینگونه نمودار گشت.
۲ شَمعون پِطرُس و تومای معروف به
دوقلو و نَتَنائیل که از قانای جلیل بود و
دو پسر زِبِدی و دو نفرِ دیگر از شاگردان
او جمع بودند. ۳ شَمعون پِطرُس به
ایشان گفت، می‌روم تا صید ماهی کنم. به
او گفتند، ما نیز با تو می‌آییم. پس بیرون
آمده، بلافاصله به کشتی سوار شدند و در
آن شب چیزی نگرفتند.
۴ و چون صبح شد، عیسی بر
ساحل ایستاده بود، امّا شاگردان ندانستند
که عیسی است. ۵ عیسی بدیشان گفت،
ای فرزندان، نزد شما خوراکی هست؟ به
او جواب دادند که، نه. ۶ بدیشان گفت،
دام را به طرف راست کشتی بیندازید که
خواهید یافت. پس انداختند و از زیادی
ماهی نتوانستند آن را بکشند.
۷ پس آن شاگردی که عیسی او را
محبّت می‌نمود به پِطرُس گفت، خداوند
است. چون شَمعون پِطرُس شنید که
خداوند است، جامهٔ خود را به خویشتن
پیچید، چونکه برهنه بود، و خود را در
دریا انداخت. ۸ امّا شاگردان دیگر در

قایق آمدند، زیرا از خشکی دور نبودند،
مگر قریب به دویست ذراع*، و دامِ ماهی
را می‌کشیدند.
۹ پس چون به خشکی آمدند، دیدند
آتشی افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان.
۱۰ عیسی بدیشان گفت، از ماهی‌ای که
الآن گرفته‌اید، بیاورید. ۱۱ پس شَمعون
پِطرُس رفت و دام را بر زمین کشید، پر
از صد و پنجاه و سه ماهی بزرگ و با
وجودی که اینقدر بود، دام پاره نشد.
۱۲ عیسی بدیشان گفت، بیایید
بخورید. ولی هیچ‌یک از شاگردان جرأت
نکرد که از او بپرسد، تو کیستی؟ زیرا
می‌دانستند که خداوند است. ۱۳ آنگاه
عیسی آمد و نان را گرفته، بدیشان داد و
همچنین ماهی را. ۱۴ و این مرتبهٔ سوم
بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان،
خود را به شاگردان ظاهر کرد.
۱۵ و بعد از غذا خوردن، عیسی
به شَمعون پِطرُس گفت، ای شَمعون،
پسر یونا، آیا مرا بیشتر از اینها محبّت
می‌نمایی؟ بدو گفت، بله خداوندا، تو
می‌دانی که تو را دوست می‌دارم. بدو
گفت، برّه‌های مرا خوراک بده. ۱۶ باز
بار دوّم به او گفت، ای شَمعون، پسر
یونا، آیا مرا محبّت می‌نمایی؟ به او
گفت، بله خداوندا، تو می‌دانی که تو را
دوست می‌دارم. بدو گفت، گوسفندان مرا
شبانی کن. ۱۷ مرتبهٔ سوم بدو گفت، ای
شَمعون، پسر یونا، مرا دوست می‌داری؟
پِطرُس غمگین گشت، زیرا مرتبهٔ سوم
بدو گفت، مرا دوست می‌داری؟ پس
به او گفت، خداوندا، تو بر همه چیز
آگاه هستی. تو می‌دانی که تو را دوست
می‌دارم. عیسی بدو گفت، گوسفندان
مرا خوراک ده. ۱۸ آمین، آمین، به تو
می‌گویم وقتی که جوان بودی، کمر خود
را می‌بستی و هر جا می‌خواستی می‌رفتی،
ولی زمانی که پیر شوی دستهای خود را
دراز خواهی کرد و دیگران تو را بسته به
جایی که نمی‌خواهی تو را خواهند برد.
۱۹ و بدین سخن اشاره کرد که به چه نوع
مرگ خدا را جلال خواهد داد. و چون این
را گفت، به او فرمود، از پی من بیا.
۲۰ پِطرُس برگشته، آن شاگردی را
که عیسی او را محبّت می‌نمود دید که از
عقب می‌آید؛ و همان بود که بر سینهٔ وی،
وقت شام تکیه می‌زد و گفت، خداوندا،
کیست آن که تو را تسلیم می‌کند؟ ۲۱ پس
چون پِطرُس او را دید، به عیسی گفت، ای
خداوند، پس او چه می‌شود؟ ۲۲ عیسی
بدو گفت، اگر بخواهم که او بماند تا باز
آیم، تو را چه؟ تو از پی من بیا.
۲۳ پس این سخن در میان برادران
شهرت یافت که آن شاگرد نخواهد مرد.
امّا عیسی بدو نگفت که نمی‌میرد، بلکه اگر
بخواهم که او بماند تا باز آیم، تو را چه؟
۲۴ و این شاگردی است که به این
چیزها شهادت داد و اینها را نوشت و
می‌دانیم که شهادت او راست است.
۲۵ و دیگر کارهای بسیار عیسی بجا
آورد که اگر یک به یک نوشته شود، گمان
ندارم که جهان هم گنجایش نوشته‌ها را
داشته باشد. آمین.

* ۲۱ : ۸. ذراع: یونانی پیکا ـ حدود ۴۵۰ میلیمیتر. دویست ذراع حدود ۹۰ متر.



سازمان کتاب مقدس تثلیثی

لندن، انگلستان

Persian (Farsi)

Product Code: **FARJN2**

